



این روزنامه هر ماه یک بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»
Berlin - Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

کاوِه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

در آلمان ... | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک
در ایران و سایر ممالک | یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی در ایران پنج قران است

۲۶ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۱ زردگردی = غره محرم سنه ۱۳۴۰ = ۴ سپتامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 9 • Jahrg. 2

روزنامه کاوه که بنام کاوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در برلین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه ایست که در نتیجه تنبّهات و زحمات طولانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی عده‌ای از اشخاص مشغول بعلم و ادب بوده و بکمک قلمی اساتید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خیلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن می‌آورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطلب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صحیفه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط روس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بمشترکین فرستاده میشود که بعدها بمجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل مبسوط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک و اسامی و کلاهی روزنامه و غیره رجوع کنید پشت صفحات جلد روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاوه میتواند خط فرنگی پائین این صفحه را بریده روی پاکت چسبانیده و بیست بلیت

Rédaction du journal Persan «Kaveh»
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**

Leibnizstr. 64.

اسامی وکلای کاوه

در ایران و سایر ممالک

هندوستان: جناب آقا محمد تقی رافشار مقیم بمبئی
مصر: تجارخانه آقا میرزا مهدی بیک محمد رفیع مشکی مقیم القاهره
طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱
تبریز: جناب حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی
مشهد: کتاخانه نصرت
اصفهان: دواخانه آقا میرزا غلامرضا، درب باغ قلندرها
بندربوشهر: جناب آقا میرزا احمد کارونی
کرمانشاه: تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی
کرمان: تجارخانه شهریار خدا بخش سروشیان و پسران
یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرمشاهی یارسانی
کاشان: تجارخانه آقا سید محمد لاجوردی کاشانی و پسران
ملایر: جناب آقای میر حسین خان حجازی

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانههای مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمًا و مستقیماً بایشان ارسال شود.

دوره قدیم کاوه

دوره چهار ساله کاوه منتشره در زمان جنگ که ما آنرا دوره قدیم مینامیم و جدیدست دوره کامل آنرا (یا باستانی یکی دو شماره) در مقابل وجه جزئی بابت اجرت پستی و غیره بمشترکین کاوه میفرستیم اینک در شرف تمام شدن است با این معنی که دیگر دوره کامل آن در اداره کاوه موجود نیست و بعضی شمارهها ناقص است مثلاً فعلاً از مجموع ۳۵ شماره (دوره کامل) چهار شماره ناقص است و بتدریج ممکن است عدّه شمارههای ناقص بیشتر شود. چون شمارههای کاوه هر کدام مستقلآ مانند کتابی یا رساله ای مفیدودارای مقالات نافع است لهذا هیچ نوع تبدیلی بداشتن همه شمارههای دوره قدیم در یکجا لازم نیست و ممکن است مانند تک فروشی هر شماره جداگانه بفروش برود بنا بر این ملاحظات ما بعد از این قیمت دوره قدیم کاوه را نه از قرار دوره کامل بلکه از قرار هر شماره جداگانه معین میکنیم تا طالبین بعدّه شمارههای واصله وجه پردازند.

برای انجام این مقصود و قرار ترتیب جدیدی ما بنا بر آن گذاشتیم که قیمت هر شماره از دوره قدیم را دو عباسی = ۸ شاهی پول ایران قراردهیم (شمارههای دوگانه چهار عباسی) که در واقع ارزاتر از قیمت سابق آنست و هرکسی که طالب باشد میتواند محض احتیاط ابتدا هشت قران که قیمت ۲۰ شماره است پیشکی بوکلای کاوه داده و قبض گرفته و بفرستد و پس از وصول شمارههای موجوده بدایشان (که توسط وکلا فرستاده خواهد شد) از قرار هر شماره دو عباسی حساب کرده و بقیّه پول را بوکلا پرداخته و بسته را بگیرند.

ترتیبات اشتراک

بعموم مشترکین وبالخصوص وکلای محترم روزنامه

روزنامه کاوه فقط و فقط باشخصی فرستاده میشود که قبول اشتراک کرده و قبلاً وجه اشتراک سالیانه را که در ایران یک لیبره انگلیسی است یکی از وکلای کاوه که اسامی آنها در ستون مقابل درج است پرداخته و قبض (چه قبض چاپی اداره وجه غیر آن) بامضای وکیل مزبور گرفته و آن قبض را باداره کاوه رسانیده باشند که در آن صورت مستقیماً توسط پست و مرتباً روزنامه باسم خود اشخاص مزبور ارسال میشود. علاوه بر این باید هم مشترکین و هم وکلای محترم روزنامه کاوه شرایط ذیل را منظور بدارند:

۱ - اسم و عنوان محل اقامت مشترک باید در همان قبض با کمال صراحت نوشته شود که خوانا باشد.

۲ - اشتراک سالیانه فقط از اول هر سال تا آخر آن (یعنی سال روزنامه) تواند شد نه از هر شماره روزنامه تا همان شماره از سال آینده. همچنین اشتراک ششماهه فقط از شماره اول هر سال تا شماره ۶ و یا از شماره ۷ تا ۱۲ تواند شد نه هر شش شماره لا علی التعمین.

۳ - در ولایاتی که ما وکیل نداریم مشترکین میتوانند وجوه اشتراک را یا بنزدیکترین نقطه ای که در آنجا وکیل کاوه است بفرستند و یا چند نفر با هم وجوه اشتراک را رویهم گذاشته بتوسط بانک یک برات گرفته و بفرستند.

۴ - ما با غیر از وکلای روزنامه با احدی نمیخواهیم حساب باز کنیم و مطالبات و بدهی داشته باشیم باین معنی که هر کس از هر جا مستقیماً بدون واسطه و کلا هر چه بخواهد از روزنامه و کتاب باید وجه آنرا پیشکی و نقد بفرستد تا هر چه خواسته فرستاده شود. وکلای روزنامه نیز در باره سفارشهای خود از فرستادن روزنامه و کتاب چه برای خود و چه برای دیگران شخصاً مسئول و حده آن سفارشها هستند و در حساب ایشان محسوب میشود خواه اشخاصی که کتاب و روزنامه گرفته اند و چه را پرداخته باشند یا نه.

بی نظمی مرسولات

پستی

باز مجبور هستیم که ثانیاً درباب بی نظمی وصول مرسولات پستی بایران نظر اداره پست ایران را بازوم تحقیقات لازمّه متوجه سازیم. بنا بر نگارش وکلای کاوه روزنامه کاوه ببوشهر و مشهد و خصوصاً بکرمانشاه خیلی غیر منظم میرسد در صورتیکه در اداره کاوه نهایت دقت و مواظبت در ارسال منظم آن بعمل آمده است. از قراریکه از کرمانشاه مینویسند اصلاً مدتی روزنامه کاوه هیچ بدانجا نرسیده و این فقره بسیار عجیب بنظر میاید و سر این بی نظمی معلوم نیست. چنانکه در شماره گذشته گفته شد ما اصلاً نمیدانیم که این بی نظمی واغتشاش در خاک ایران و در پستخانههای آنجا است یا در سایر نقاط و ممکن است در بین راه و خارج از ایران حیف و میل میشود ولی بهر حال جلب نظر اداره پست ایران را لازم میدانیم که مرحمت فرموده تحقیق کاملی در این باب بعمل آورده و محض خدمت بعلم و معرفت این قصص را که مایه سکتّه کلی باتشار این روزنامه شده برطرف سازند.

چون شماره گذشته (۸) بواسطه تعدد مقالات در ۲۰ صفحه منتشر شد لهذا این شماره در ۱۲ صفحه نشر میشود که تعادل بعمل بیاید.



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه در برلین
نشر میشود.

عنوان مراسلات:

Rédaction « Kaveh »
Berlin-Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

آدرس تلگرافی:

Rouznakaveh Berlin
کافی است

قیمت اشتراک

سالیانه ششماهه
در آلمان ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک
در ایران و سایر ممالک یک لیره انگلیسی | ۱۲ شیلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی
در ایران پنج قران است

۴ سپتامبر فرنگی
۱۹۲۱ میلادی

Nr. 9 Jahrg. 2
Neue Folge

کَاوَه

۱۳۲۱

۲۶ فروردین ماه قدیم

۱۲۹۱ یزدگردی -

غرة محرم

سنه ۱۳۴۰

نکات و ملاحظات

بیتدیان و سیاست چپان

مردم ایران مانند مردم هر مملکت دنیا منقسم بدو طبقه هستند یکی راعی و دیگری طبقة مدیره یا عالیله که کم یا بیش سری توی سرها داشته و دخالتی و ولو بقدر خیلی جزئی در احوالات محله یا شهر یا مملکت یا مسجد و مدرسه یا بازار یا یک طایفه از یک ایل داشته و حق حرف زدن ندارند و طبقه دیگر طبقه عامه رعیت و «میخه چرکین» ها است که هم منظور که از کله «رعیت» مفهوم میشود از طرف شیائان اداره شده و در زیر اداره آنها میچرند. این دو طبقه یعنی «راعی» و «رعیت» در همه ممالک و ملل موجود است منتها آنکه اسباب امتیاز طبقه اول بحسب ترقی یا عدم معرفت عمومی و درجه آزادی سیاسی و روحانی و اقتصادی هر ملتی مختلف است. در ایران درسی سال قبل فقط مأمورین دولت و اشراف و ملاکین و علمای روحانی و طلاب و روضه خوانها و امثال آنها و خوانین و رؤسای ایالات و تجار عمده و کلیته متمولین و همچنین اشخاصیکه «بستگان» یکی از متفقدین دولتی یا روحانی بوده و یا با اصطلاح شاه شناس، وزیر شناس، امام جمعه شناس بودند طبقه اول یعنی «راعی» و جوانان هارا تشکیل میدادند بعلاوه یکمده بسیار کم و معدودی از اهل فضل و سواد و نویسنده و شاعر و غیره (که آنها هم ناچار در تحت یک عنوانی بستگی بزرگان پیدا کرده و یا ستمی دولتی یا آخوندی دارا شده بودند) و باقی مردم جزو «رعیت» چرند و حلال گوشت بودند. بعد از انقلاب سیاسی سنه ۱۳۲۴ یکمده کمی از اشخاص سرجنابان پرکار و دوند و باهوش یا باسواد و با علم یا پرور و وقیح و فضول یا بلند حرفزن و هتاک و جنگی یا باجرت و با پشت کار و قوی الاراده یا بیکاره و بیحال ولی درستکار و با شرف و وطن دوست و یا مخصوصا اشخاص دارای قوه نطق و خطابت بر ایندسته «راعیان» قدیمی علاوه شدند یعنی کلیه آنها از شهر نشینان که باهوش یا پرکار یا باجرت بودند و میتوانستند بزور هوش و تدبیر یا نطق یا جرت یا عبرده عده قلیل یا کثیری را از رعیت دور خود جمع کنند و در میان آنان دارای نفوذ و یا «ریش سفید»

شده و یازبان آنها بشوند و یا آنها را در حین لزوم بشورانند و یا وقت زیاد و پشت کار خستگی ناپذیر برای دوندگی زیاد و تبلیغات در میان عامه و بازار و مساجد و تکیه ها داشتند و لو که خود شان از «فروماگان» و کمسن بودند از درجه «رعیتی» ترقی یافته در سایه این صفات بی سرمایه مانند بلندی صدا و قوه نطق و جرئت و استعداد مخصوص اسباب چینی داخل طبقه عالیله «راعیان» و مدیران ملت شدند. ولی نباید از نظر دور داشت که این عده باهوشها که از طبقه عامه بر طبقه مدیره قدیمی علاوه شده و کم و بیش دخالتی در امور جزئی یا کلی عمومی پیدا کردند رویهم رفته عده معنی به و زیادی نیستند و شاید منتها باندازه پنج در صد قسمت طبقه عالیله قدیمی هستند آنها بدایستقرار که قسمت عمده آنها باز بهره ای از امتیازات قدیمی داشته منتها بر پایه نفوذ و اهمیت خود افزوده یعنی اغلب (نه همه) یا از طلاب کوچک یا روضه خوان خرده پا یا میرزا و مستوفی جزء بوده اند. و باز مخفی نماند که اگرچه از عده «رعیت» چند نفری کاسته و بر عده «راعیان» افزوده شد بالعکس هیچ چیز از آنطرف نکاسته و احدی از طبقه «راعیان» قدیمی نفوذ خود را اگر هم خللی در آن راه یافته آنها را از دست نداده که بیایه پست «رعیت» زبان بسته و بی صدا بیفتند. حتی «چورکچی باشی» و رئیس السادات و مدیر اداره میزری جراید و نسقچی باشی و قولتر آغاسی و خواجه سربان حرم نیز که اغلب اساس کارشان و اداره ای که ایشان رئیس آن بودند از تأثیر مشروطیت از میان رفته بو اسطه ثروت قدیمی خود و نفوذ سابق باز تاحدی سری میجنابانند که رأی آنها در امور محله یا مملکت بیایه کربلائی نوروز علی جوشقانی یا این نرود. پس نتیجه آنکه بنسبت ترقی اصول آزادی و مساوات و حقوق اجتماعی عامه (دمکراسی) در مملکت دائره شمول طبقه مدیره و عالیله که ما از آن به «راعی» تعبیر کردیم وسعت مییابد.

هر طوری هست - خوب یابد، صحیح یا غلط - اداره امور عامه در هر مملکت خواه مستقیماً و خواه بطور غیر مستقیم در دست آن طبقه باهوش یا با ثروت که ما آنها را «طبقه راعی» نامیدیم میباشد و سرنوشت خوشبختی یا بد بختی ملت بسته بصفات و خصائص و اخلاق و عقل و عقاید و کیفیت ترکیب اجزای آن طبقه است مثلاً اگر مثل هندیها صلح

همه ترقیات یعنی تعلیم عمومی و ورزش بدنی. منظور همان اشخاصی است که در طهران «کابینه ساز» و «کابینه انداز» و فرقه باز و وزیر تراش شناخته شده‌اند و قسمتی از آنها و افعالهم مخلوص نیت و بیغرضانه بشوق ترقی و استقلال مملکت خودشان و با شور مخصوصی در این راه که آرا راه نجات میدانند قدم میزنند و مقصودشان سعی در ایجاد مجلس ملی صحیح و صالحی است مرگب از اجزای درستکار و بیغرض و عالم و با معرفت و وطن پرست و عاقل و با حزم و با جرئت (!) و تشکیل یک هیئت و زرای عاقل و بیغرض و عالم و فعال و وطن دوست و دارای تمام صفات فاضله! با وجود این چنانکه در مقاله افتتاحی شماره اول کاوه از امسال بتفصیل بیان کردیم مارا با وجود تقدیس احساسات این قسمت از سیاست چپا عقیده بر آنست که این راه اگر هم فایده‌ای برای مملکت داشته باشد راه مستقیم نجات نیست و با وجود تصدیق اینکه برای مملکت خصوصاً مملکت مشروطه یک عده مردمی هم لازم است که تا اندازه‌ای با سیاست فعلی جاری مشغول شوند باز تصور میکنیم در ایران در این باب افراط شده و بجای آنکه از هزار نفر از طبقه بیدار و با هوش مملکت پانصد نفر بتوسعه تعلیم عمومی و دوپست نفر بترقی صنایع جدید و علم ماشین آلات و عده کثیری بترویج ورزشهای بدنی و صد نفر بجهاد در اصلاحات اجتماعی و آزادی زن‌ها و قبول لوازم تمدن غربی و پنجاه نفر دیگر برای ترویج ادبیات و تاریخ و حفظ زبان فارسی و عده دیگر بمحاربه با امراض قتاله و مخصوصاً امراض تناسلی و جمعی بچنگ با تریاک و الکل که از اعظم آفات ملی و اسباب انقراض نسلی و اخلاقی هستند بکوشند. ضمناً در هزار نفر ده نفر نیز سیاسی بشوند و بیست نفر هم اجزای ادارات آنها باز بشرط اینکه اوقات خود را منحصر در سیاست و اداره بازی صرف نکنند بلکه بامور اساسی دیگر هم برسند - بلی در ایران بجای اینکه طبقه با هوش ملت در شعب ترقی اجتماعی اینطور تقسیم شده باشند دیده میشود که در هزار نفر از غمخواران مملکت نهصد و نود و پنج نفر در سیاست فعلی یعنی در کشمکش با «کابینه» صرف اوقات میکنند. حالا حرف در اینجا است که وقتیکه ما گفتیم هموطنان ما در این رشته لازم یعنی سیاست فعلی که اساساً تا اندازه واجب کفائی است افراط میکنند معنی این حرف آن میشود که در این امر لازم است برگشتن با اعتدال و ابدأ منظور آن نیست که بجای افراط تفریط بکنیم و شروع کنیم به پیمودن راهی درست بر عکس آن راه که حالا میرویم و بهمان شدت مضرات افراط دوچار خطر و معایب تفریط بشویم و هرگز مقصود آن نیست که از این نکته کیرها و انتقادات معنی ترویج بیقیدی و ضعف (یا خدای نخواستہ فقدان) حسن وطن دوستی استخراج شود.

این توضیح بیشتر برای این نکته لازم دیده شد که از آنچه مشروطیت در بعضی از جراید ایران بنظر رسید چنان مستفاد میشود که بعضی اشخاص در ایران انتقاد مارا از غرق شدن در سیاست و افراط در این کار و صحبت دائمی سیاست چپا از «کابینه» بازی چنین تفسیر کرده اند که ما کاملاً برعکس این خیالات را طرفدار بوده و نقطه مقابل آن یعنی تفریط و بیقیدی و حتی ترک مسلک و وطن دوستی

جو و سلیم الطبع باشند که راضی با آزار حیوانات و خوردن گوشت آنها نشوند ملل طماع و شیطنت کار خارجه از صفت سلم و تسلیم آنان استفاده کرده آنرا مانند گوسفندان و دواب بارکش اسیر کرده و بقول تبریزیها بسرشان زده و نانشان را از دست گرفته مجبور میکنند که بیچارهها آذوقه و محصول خود را برای نقل بمملکت فانیخین بفروشند و خودشان در زیر استیلای قحط و غلای فوق العاده نوبه‌ای که مانند تب غب و ربع هر چند سالی مرتباً چند کرور از اولاد آنها را میکشد باجرت کمی مانند غلامان برای ایجاد محصولات خام برای کارخانهای فانیخین کارکنند و مانند شتریکه «خار میخورد و بار میرد» لخت و گرسنه جان بکنند. بالعکس اگر طبقه مدیره ملتی مثل عثمانیا بر جنگجو بوده و دایم خواب جهانگیری دیده و سودای فتح کاشغر و سمرقند و قازان را در سر داشته باشند، همواره دم از شمشیر بزنند و چنگیز و تیمور را برسقراط و نیوتن ترجیح دهند نصیب آن ملت بدبخت آن میشود که صد سال تمام در جنگ بوده و اولاد خود را در صحراهای یمین در دشت طرابلس غرب، در خاک بلغار و یونان، در خوران، در مصر، در ایران، در مجارستان، در قبرس، در نجد و لحسا نسل بعد نسل بکشتن بدهند و عاقبت کارشان بدانجا بکشد که جنگ را در قونیه و اسکیشهر و سیواس بیاورند و باز بچنگند تا عاقبت در نتیجه جنگ با ملل خارجه و مقاتله دائمی با ملل غیر ترکی داخله خودشان هم ملت «حاکم» و هم ملل «محکوم» هر دو اصلاً تمام شوند و نسلشان منقرض شود و آنها و چراگاههای دلکش دامنه آزارات و طوروس برای ملل تازه که از خارج بدانجاها هجرت کنند بماند.

انهاک صد تا مثل دیگر علاوه بر این از صفات متضاده طبقه مدیره در و تأثیرات عجیب آنها در سر نوشت ملل میتوان بدون معطلی سیاست شمرد لکن مقصود فقط توضیح مطلب کلی بمثال بود و بس و آنچه گفته شد برای این مقصود کافی است. حالا اگر یکفقره مخصوصی را در طبقه مدیره ایران تحقیق کنیم معلوم خواهد شد که سر حالت حالیه ایران و مخصوصاً تنزل آن مملکت در اغلب شعب تمدن و اصلاحات اجتماعی و علمی و هر آنچه خارج از زمینه مستقیم سیاست فعلی است در کجا است. آن فقره اینست که در میان طبقه مدیره ایران کمتر کسی است که میل و عشق مخصوصی بترقی ملت خود در یکی از مدارج تمدن و علم و آبادی (باستثنای امور سیاسی یعنی اخص) داشته و در آن راه بجد و جهد و ثبات کار کند. در واقع این طور اشخاص اگر هم اصلاً وجود داشته باشند بسیار نادر هستند و باقی یا بیقید هستند و یا «سیاست چی» مقصود ما از «سیاست چی» ها آن اشخاصی هستند که بعد از استقرار مشروطیت پیشه خود را در شهرهای بزرگ و خصوصاً یا بتخت منحصر بداخله در امور گردش جرخ دولت و نقادی و یا تقویت از اشخاص یا اعمال هیئت اداره کنندگان دولت و یا حاکم شهر کرده تمام کار مملکت و ملت را منحصر در نتایج حرکات و سکانات آن ماشینی میدانند که اسمش دولت یا بقول خود سیاست چپا «کابینه» است و دیگر کاری نه باترقی زراعت در مملکت دارند نه با آبادی راها و وجود راه آهن و نه با اس اساس

و مشروطه طلبی را ترویج میکنیم و آنچه را مادر معایب کار «وطن‌چی» ها نوشته ایم حمل بر اعتقاد ما بر بطلان و فساد شیوه سعی در خیر مملکت و ترقی آن از راه سیاست و آزادی مطلقاً و تفتیح احساسات پاک و منزّه حبّ و وطن که از علائم حقیقی نجات فطری و اخلاقی مرداست نموده‌اند. یکی از جراید و لایات ایران در مقاله‌ای راجع بتفتیح «مداخله در سیاست دولت» پس از شرحی ترغیب بر گوشه نشینی و لزوم فرض کردن اینکه شخص در مملکت ایران نیست و در آمریکا است و وجوب اشتغال هر کس فقط بکسب و کار و حرفه خود مینویسد: «و هر کدامتان باز میخواهید از بیکاری بهمین کارها دلخوش باشید بقول مجله کاوه خوبست باصرف نظر از مداخله در سیاست اقدامات در ترویج و نشر عملیات و سنن حسنه و اقدام در بر انداختن عملیات و سنن سیئه بنمائید» چنانکه دیده میشود واضح است که مطالب ما قدری بیشتر از حدی که مقصود ما از تفتیح انهماک انحصاری در سیاسیات بود تفسیر شده است. یک روزنامه دیگر پایتخت از تحریرات ما صریحاً این معنی مفطر را در آورده که بعقیده کاوه «انقلاب سیاسی در ایران قبل از تهیه لوازم یعنی انقلاب اجتماعی و اصلاح اصول زندگیانی غلط بوده است» و هم چنین اشاره باین فقره بی اهمیت نیست که از قرار معلوم آنچه ما در شماره ۷ در تحت عنوان «سیاست داخلی و سیاست بین المللی» نوشتیم راجع باینکه بعضی از محصلین ایران بواسطه سهولت ترقی در رشته سیاست اغلب علم حقوق و فن سیاست تحصیل میکنند و از علوم حقیقی یعنی علوم طبیعی و صنعتی غفلت میورزند در پیش بعضی جوانان ایرانی که واقفاً در علوم سیاسی یا حقوق رنجی طولانی برده و تحصیل عمیق و کامل کرده‌اند تفسیر و تأویل بدان شده که شاید ما واقفاً بکلی برضد علوم اجتماعی بوده و اصلاً تحصیل اینگونه علوم را لازم نمیدانیم و قیمت و قدری بعلمای این فنون نمیگذاریم. برای دفع همه این اشتباهات و سوء تأویل ها میخواهیم توضیح کنیم که اگر کسی درست مقالات کاوه را از ابتدای سال گذشته تا حال مداومت و دقت خوانده باشد عقیده نویسندگان کاوه را در این موضوع کاملاً میدانند. مخصوصاً شماره ۱۱ پارسال و شماره اول امسال را بدقت ملاحظه کنید. ما هیچوقت انقلاب سیاسی ۱۳۲۴ را که نتیجه آن مشروطیت ایران شد بی لزوم و «غلط» ندانسته‌ایم. روزنامه کاوه در دوره قدیم خود در باب مشروطیت ایران چنین گفته: «مشروطیت باحیات ایران توأم است. فقط مشروطیت باعث حیات ایران تا امروز شده و فقط مشروطیت میتواند ایران را از گرداب مهالک (اگر ممکن و مقدر است) نجات دهد» (۱). اگر بعضی اشخاص از نواقص و معایب ترتیب حالیه مشروطیت و نواقص اوضاع مجلس ملی سخن رانده و بدین وسیله از شکل اداره مشروطیت نکته گیری و عیب جوئی نمایند فقط جوابشان اینست که ترتیب حکومت شوروی را مستقلاً و بتنهائی نباید مورد تشریح و نقادی قرار داد بلکه ترتیب اداره استبدادی را نیز باید پهلوی آن گذاشته و آنوقت باید مقایسه و بحث کرد. اگر شما یک وضع مشروطیتی در خیال خود از روی

کتاب فلاسفه تصور نموده و آنرا بشکل کامل آن در محلیه صورت داده و مشروطیت ایران را با آن ترتیب خیالی که مصداق کمال مطلوب بشری است عیار و مقایسه بکنید لابد مشروطیت ایران با کنگاش خوانین ایلات بدوی و مشایخ عرب کمی فرق خواهد داشت لکن اگر همین شکل حالیه مشروطیت ایران را با عهد منبجه و نفوذ او در امور دولت و رتق و فتق خواجه سرایان و امردان و اداره اسلامی باغ شاه در عهد «استبداد صغیر» و تنظیمات (!) امیربهادر و «پروژه» مالیه ختنه سورانی سنه ۱۳۲۶ برای تهیه وجه جهت مخارج قشون شاه پرست مرکب از قطاع الطریق که تبریز را محاصره کرده بودند و همچنین با عهد سالهای بلا فاصله پیش از مشروطیت - که بزرگترین قسمت اوقات دستگاه دولت و مالیه مملکت مصروف اسافل اعضای یک شهوت پرست بود که برای اطفای شهوت و اختراعات شهوانی وی خزانه ایران کافی نیامده از خزانه روس و فرانسه استمداد میکرد - مقایسه نمائید خواهید دید که این دو شکل اداره بقدر فرق شورای مشایخ عرب با هرج و مرج «اداره» و وحشیانه کاکاسیاهای مرکز آفریقا فرق دارد. ما شقوقیرا که مملکت ایران بآن ترتیب اداره میتواند بشود منحصر به شق میدانیم: اداره استبدادی خوب ترقی طلب و تمدن دوست که فرنگها آنرا «استبداد منور» (۱) گویند مانند حکمرانی پطرکیر در روسیه یا میکادوی متوقی در ژاپن یا تاناندزهای مانند امارت محمد علی پاشا در مصر، دوم استبداد بد مانند همه حکومتهای استبدادی باستانی معدود نادر و کالعدم سوم مشروطه ناقص و خراب و معیوب. شق رابع که مشروطه خوب کامل و صحیح باشد و در صورت امکان وجود آن بلاشک و بدون هیچ گفتگو احسن شقوق بود خارج از موضوع است یعنی چون در ایران غیر ممکن است و فقط در میان ملت عالم و ترقی کرده امکان دارد لهذا از آن حرفی نمی‌زنیم. از شقوق سه گانه دیگر که هر سه صورت امکان دارند اگرچه بعضی محتمل الحصول نیستند نیز بدون شبهه شق اول در صورت وجود اسباب و ظهور اشخاص لازم آن ممکن است بسیار برای ایران مفید و موافق صلاح باشد زیرا که هم نظیر پطرکیر و میکادو بر خلاف میل مردم عوام و اکثریت جاهل ملت خودشان مانند معامله با اطفال مریض خرد سال و نوشانیدن جبری دوی تاخ بدنها لوازم تمدن و ترقی را در مملکت خود بقر جاری کرده و جبراً مردم را تربیت کردند و حتی پطرکیر جبراً ریش مردم را تراشیده و لباس کوتاه در بر آنها کرد در ایران نیز یک مستبد وطن دوست و تمدن و مقتدر و مسلطی ممکن بود بدون مشاوره با مجامع تجار و رشکست و روضه خوانهای سیاست چی بازار پایتخت اصول و رسوم تمدن را در اطراف و اکناف مملکت اجرا بنماید لکن نباید مخفی بماند که اولاً وجود و ظهور اینگونه استبداد بیغرض و «منور» خیلی اتفاقی و از آنقدر نوادر است و ثانیاً باوجود تمدن دوستی و ترقی طلبی و حتی وطن دوستی رئیس مستبد باز اغلب معایب و مسخرگیها و مضرات لازم و ملزوم شکل حکومت استبدادی در آن ترتیب باقی خواهد ماند و یا بتدریج بحکم اقتضای طبیعی اداره استبدادی پیدا میشود و ثالثاً حالا در قرن چهارم هم طبیعت سیر اجتماعی دنیا دیگر چندان موافق این ترتیب نیست و دوره این ظهورات قدری گذشته است و بالاخره و رابعاً این شکل حکومت بیشتر یا از طبقه اشراف و اعیان

(۱) کاوه دوره قدیم شماره ۲۵ مورخه ۳ جادی اولی ۱۳۳۶ صفحه ۲ ستون اول - در این باب رجوع شود برساله «مختصر تاریخ مجلس ملی ایران» از سلسله انتشارات کاوه که در آن رساله مشروحاً در این باب بحث شده.

مقصود ما اثبات زیادی اهمیت علوم صنعتی و طبیعی و علم تربیت است که اگر واقعاً ایرانیان بخواهند صد نفر محصل بفرنگ فرستاده و آنها را فارغ التحصیل کرده بوطن خودشان عودت دهند و مملکت را از ثمرات تحصیلات ایشان مستفید و بهره‌مند سازند بعقیده ما خوبست شصت نفر از این صد نفر را بگذارند علم تربیت فراگیرند یعنی پیشه معلمی بیاموزند و سی نفر دیگر بعلوم صنعتی و طبیعی بگمارند و فقط ده نفر بعلوم دولتی مشغول کنند و البته این نصیحت بعامة مردم تعلق دارد ورنه اگر خود دولت شاگردانی بخارج بفرستد معلوم است بیشتر پول دولت صرف تحصیل علوم اجتماعی و نظامی و دولتی خواهد شد.

ما ایرانیان شاید بواسطه اینکه اصلاً خون گرم و پر از حسیات افراط هستیم و مانند ملل لاتینی نژاد یا ملل جنوبی اروپا و ممالک حاره تند جوش و زود خاموشیم همیشه در امور تفریط و مستحسنه و پسندیده و عقاید جدیدی که موقتاً و آنهم تا اندازه‌ای در یک دوره معینی فوایدی داشته یا دارد بحدّ اعلا افراط میورزیم و چنان در آن راه گرم دویدن میجویم که صد سال پس از زوال فایده آن امر و حصول مضرات آن باز مدتها طول دارد که عقلائی قوم ما را ابتدا بتأنی و بعد بتوقف و بعد بیرگشتن از آن راه ملزم کنند و چون از آن راه برگردیم چنان در جهت مخالف میسوییم که ایندفعه راهنمایان ما از نصیحت خود پشیمان میشوند. این فقره را میشود بمنالهای زیاد توضیح کرد. مثلاً در زمان خلفای عباسی پیروان مذهب شیعه در ایران خیلی زیاد بود ولی ظاهراً در تحت تبعیت جبری خلفای بغداد و بیم تکفیر و شکنجه آنان تقیه میکردند و ظاهراً مذهب سنی مذهب رسمی بود. پس از استیلای مغول و براقبادهن خلافت عباسی که شیعیان آنرا همیشه ناحق میدانستند این فرقه در اظهار شمائر و رسوم مذهب خود و افشای آئین خویش بیشتر آزاد شدند و بالاخره سلطنت الجایتو (خدا بنده) و وزارت و نفوذ بعضی رجال دولت از شیعه بیشتر بمذهب فشیع قوت داده و عاقبت پس از آنکه پادشاهان عثمانی بادعای خلافت برخاستند و مملکت ایران نیز دائماً در زیر تهدید آنان بود و حضرات دعوی مطاعیت دینی و توقع تبعیت و زیر دستی مذهبی سایر ممالک اسلامی را بخود داشتند سلاطین صفویه محض اعلان استقلال مذهبی ایران و خروج از ربهقه با جگذاری روحانی خوانین ادرنه و بروسه و اسلامبول و شاید ضمناً هم برای استحکام استقلال سیاسی ایران مذهب شیعه اثنا عشری را رسمی کرده و در ترویج و عمومیت آن بدرجه قصوی کوشیدند. این فقره بلاشک فی حدّ ذاته مفید و دارای محسّنات زیادی بود خصوصاً که مذهب تشیع سلطه جسمانی یک خلیفه و امام حاضر حتی ناطق و وارث عباسیان را که مانند پاپ روم هر روز احکام جدیدی اش در امورات جسمانی و دنیوی واجب الاتّباع باشد قبول نکرده باب اجتهاد را برای علمای خود که پیرو ظنّ و محطّئه بودند مفتوح میدانست و مذهب جبر اشاعره را که اصول مذهب رسمی اهل سنت شده بود ردّ کرده انسانرا فاعل مختار میشمرد. لکن پس از آنکه در ترویج این مذهب وردّ مذهب اهل خلاف سعی بلوغ شد تبلیغات آخوندهای متعصب و جنگهای دائمی

فاسد نشده که در بعضی از آنها صفت مردی و شهامت و غیرت و مردانگی مانده باشد پیدا میشود و یا بعد از انقلاب از افراد فوق العاده و از دهات طبقه عامه ناشی شده و بظهور میآید و بدبختانه در ایران چه پیش از انقلاب و چه پس از آن اثری از این لوازم و اسباب کار دیده نشد و حاجت بتوضیح این فقره بیشتر از این هم نیست. پس کار ایران دائر است میان داشتن یک استبداد فاسد و وحشی و تاریک شاه سلطان حسینی و یک مشروطه ناقص و تا اندازه‌ای مغشوش دهاتی و بر هر کسی که اندکی مدرک و شعور و ذره‌ای عقل و ذوق سلیم داشته باشد واضح و بدیهی است و اصلاً جای شک و شبهه نیست که مشروطیت ناقص و حتی ده مرتبه بدتر از شکل حالیه بر استبداد «خاقان مغفور» و «شاه شهید» و «پادشاه غازی» و حاجی میرزا آقاسی و مشیر السلطنه و امیر بهادر ترجیح دارد و آنچه از آثار ترقی و تمدن فعلاً هست و یا اقلّاً راه ترقی باز شده فقط از تأثیر مشروطیت است و بس و الا پیش از انقلاب سیاسی جوانان عازم به تحصیل در فرنگ را بحکم و امر قدر قدرت پدر تاجدار از رشت بطهران تحت الحفظ عودت میدادند. پس ما هیچوقت «انقلاب سیاسی» ایران را «غلط» ندانسته‌ایم و زحمات و جان نثارهای آزادی طلبان ایران را در تحصیل آن هدر و پوچ و قربانیهای این مقصد عالی را نفوس تلف و حرام شده نشمرده‌ایم. هم چنین «مداخله در سیاست دولت» را هم ما مطلقاً تقیح نکرده بلکه اگر بغرض پاک و منزّه باشد تمجید نموده‌ایم و فقط اتهامک در سیاست یعنی اخصّ و منحصر دانستن ترقی و نجات ایران را در آن باطل و نتیجه کج فهمی شمردیم. در شماره اول امسال در این باب چنین گفته شده:

«..... پس مقصود ما گریختن از آنچه سیاسی باشد نیست و نمیخواهیم مثل بعضی آقایان «بیطرف» ورنند و نبرند باز که شیوه تازه گرفته و خود را لوس کرده و میگویند «حقیر از سیاست کناره گرفته‌ام» بگوئیم ما در امور سیاسی مداخله نداریم و یا اظهار بیعلاقگی در امور مملکت خود نموده درست برعکس «سیاست چی» های طهران آنقدر عقب کشیده که از آن طرف بام بیفتیم و بگوئیم اصلاً آنان هم که بیست خالص و پاک سعی در حفظ استقلال و آزادی مملکتشان دارند یار ضدّ فساد مستولی در دستگاه دولت جهاد میکنند کاربدی میکنند و آنرا خدای نخواست مسخره نمائیم. بالعکس ما آنها را تنها رگ جنبنده مملکت و آبروی آن کشور در مقابل دنیا دانسته و باحساسات ایشان سجده تعظیم میکنیم و فقط حرف ما این است که این گونه اشخاص راه مستقیم را پید انکرده‌اند و با دسایس و وقایع روزانه که برای مملکت پیش میآید جنگیده بایرادگیری بوزرا و ادارات مشغول بوده همه همت و قدرت و وقت خود را صرف اینگونه امور سیاست جاریه نموده و وقتی برای کوشش در ضروریات اساسیه زندگی ملی که بدون آنها نجات ملی تا هزار سال دیگر هم ممکن نخواهد بود برای ایشان نماند و همه وقت مانند طبیعی که بجلوگیری تزیاید مرض پرداخته بقلع ماده نکوشد یا مرزبانی که دائماً بیاسبان قلعه و دیده بان در مقابل دشمنان اوقات خود را صرف نموده بتعمیر قلعه همتی نکمارد اینان نیز با حوادث جاریه روزانه جنگیده و باصل کار نمیردازند.»

و باز مقصود ما از ترویج اشتغال بکسب علوم طبیعی و صنعتی و ترویج بدان تحقیر علوم اجتماعی و دولتی و کم کردن قدر جوانانی که بسی و تعمق مخصوصی مثل یکی از علمای فرنگی این رشته از تحصیلات را تکمیل نموده و احتیاج مملکت را از این راه رفع و خلل آراسد میکنند نبوده بلکه

یا منافع مختلفه دارند و یا میان دو دسته مردم و یا دولت ظاهراً آنست که هر دو طرف قدری رو بهمدیگر بیایند و از مدعیات خود مقداری گذشت کرده قدری از مقاصد طرفرا برخلاف میل خود ولی برای مصالحی که در اتحاد است قبول کنند ولی بعضی اوقات اگر یکطرف عوام و ساده لوح و طرف دیگر پر رند و مدبر باشد ترتیبی پیش میآید که بعنوان همین لفظ «اتحاد» و استفاده از نفوذ و تأثیر این کلمه محبوب و گاهی مقدس طرف هشیار بدمت و ملامت طرف ساده لوح را با تدرج میآورد که بتدریج وی محض خاطر اتحاد از تمام مطالب مابۀ الاختلاف صرف نظر کرده و در واقع بدون اسم و رسم و بدون اینکه خود درست ملتفت شود عین مدعی طرف را پذیرفته و با او جوشیده و در وی مستهلک میگردد و هر وقت هم بخواهد یک کلمه در تقویت مطلب خود بگوید فوراً طرف با داد و قال او را خفه کرده و میگوید «آیا میخواهی اتحاد را بهم بزنی و فساد در میان متحدین بیندازی؟». اتحاد اسلامی سالهای آخری که از بعضی مراکز سیاسی خارجی در میان قسمتی از مسلمین رواج گرفت هم چون نیک تأمل کنید از همین قیل است. جمعی از سنی مذهب های سیاسی در میان شیعیان شروع به تبلیغات کردند که بیائید «سنی و شیعه گری را کنار بگذاریم» و اتحاد اسلامی بعمل بیاوریم، دلایل زیادی هم از لزوم دفع کفار که باقتضای غیرت اسلامی محرک شیعیان هم بود اقامه میشد. جمعی از شیعیان هم که گماز کردند که واقعا بناست هم مذهب سنی و هم مذهب شیعه از میان برود و فقط دین اسلام مشترکی در میان بماند که مثلاً مانند مذهب وهابی نه به خلفای اهل سنت کاری داشته باشد و نه با ائمه اهل تشیع در مقابل خیال خطر استیلای کفار راضی با اتحاد شدند و نتیجه آن شد که اکثریت شیعیان قفقاز در واقع (ولی بدون اخذ اسم و عنوان) سنی شدند یعنی تمام آنچه را که ما به الاختلاف اهل سنت با شیعیان بود از خلافت خلفای ثلاثه اولی و خلافت سلاطین عثمانی و غیره قبول کردند و سنی ها غیر از الغای اسم و کلمه «سنی» از یک کلمه هم از اصول مذهب خود صرف نظر نکردند و بهمان عقاید قدیمی خود ماندند ولی «اتحاد اسلامی» یعنی سنی شدن شیعیان و مستهلک شدن این فرقه در آن یکی بعمل آمد. در زمینه های سیاسی نیز این نوع اتحاد در میان اقویا و ضعفا خیلی دیده شده. اتحاد گرجستان در یک قرن پیش با روسیه عاقبتش معلوم است. دولت انگلیس هم همیشه بجزیره کوچک ایرلند تکلیف میکرد که حرفهای اختلاف انگیز را بکنار گذاشته و یگانگی را به بیگانگی مبدل نکند و در صورتیکه در اتحاد ویکی شدن با بریتانیای بزرگ چنانکه مملکت آکوس و انگلستان اصلی باهم متحدند در مستعمرات و ممالک زیاد دنیا از قبیل هندوستان و قسمت بزرگ آفریقا شریک خواهد بود و در صورت جد شدن از انگلیس و کسب استقلالی که چندین سالست ایرلندیها برای آن جان میدهند یک جزیره محقر غیر معنائی در اقیانوس اطلس خواهد شد چرا در میانه دو ملت مجاور برودت انگیزه و آب سردی روی آب گرم اتحاد قلوب میریزد ولی بعد از شنیدن همه این نصاب مهربانی جویانه همیشه — همانطور که دختر جوانی که زن پیر خوشخونی شده بود بقول گلستان سعدی عاقبت بعد از شنیدن هزاران افسون پیر داماد در فواید ازدواج با پیران

عثمانی با ایران کم کم بر شدت خصومت مذهبی افزوده و پیشروان شیعه زبان بطمن و سب مذهب مخالف گشوده و علمای آنها کتی در مطاعن و مثالب شرم انگیز و فحشهای عرضی قبیح و رکیک تألیف فرمودند که کتاب «شهاب ثاقب» نظام العلماء (ملا محمود تبریزی) نمونه کامل آنها است. این تبلیغات حتی بعد از انقراض صفویه بیشتر شدت گرفت و تا سی و چهار سال پیش در اوج شیوع بود و همه ساله در دهم محرم و نهم ربیع الاول از ظهور این احساسات خصومت و تمصب محشری در ایران برپا میشد و لمن چهار ضرب از اعظم عبادات محسوب بود. مرادوات ایرانیان و خصوصاً تجار باخارجه و بیداری نسبی عامه و مخصوصاً تجاوزات دول مسیحی بممالک اسلامی و بالاخره تبلیغات سلطان عبد الحمید در میان مسلمین عالم و نزدیکی سیاسی میان سنیان و شیعیان هند کم کم منشأ یک حرکت معکوس تدریجی گشته و وطن و لمن سابق بر مخالفین مذهب از شدت خود کاستن گرفت. این فرقه ابتدا بنظر صحیح و معقول میآمد یعنی بی شبهه موقوفی حرکات ناسزا و خصوصتهای دینی تمصب آمیز بین ملل دنیا محذوح است لکن وقتیکه آن مد افراط روبرو جزر تفریط گذاشت کم کم دیده شد که نتایج سیاسی این تفریط بالاخره آن خواهد شد که ایران استقلال معنوی و اختیار رأی و حرکت فقط بمقتضای منافع سیاسی خود را از دست داده و معنی باز بیک عنوان دیگری که بیشتر از روحانی سیاسی است (یا روحانی سیاسی است) تابع و باجگذار معنوی قسطنطنیه و آقره بشود و در ردیف کابل و باکو منتظر نتیجه عقاید سیاسی و مقررات ارتطول افندی و آقاگوندوز بیک باشد تا هر طور جوانان دل بدریا زن و مهلکه جوی اسگدار مصمم شدند مدبرین امور اصفهان و شیراز هم بدون ادنی توجهی بمنافع ذاتی و شخصی مملکت خود بساز آنها برقصند و هر دولت اروپائی که مستقیماً طرف میل کارگزاران کیمته های اسلابول نباشد و از او خوششان نیاید تمام ملل آسیا و آفریقا که نماز میخوانند و روزه میگیرند از مراکش تا پنجاب و جاوه باید برضد آندولت صف آرائی کنند خواه موافق منافع دنیوی و ملکی خود آن ملل باشد یا نه و اگر بالعکس حضرات علمداران اسلام (که بطناً بت پرستان مغولی و تاتاری زبان سیری را به مسلمانان عربی زبان سودان ترجیح میدهند) بایکی از دول مسیحی اتحاد و دوستی کنند فوراً باید تمام ممالک مسلمین بدون چون و چرا خود را تسلیم سیاست آندولت اروپائی کنند و همین است که فعلاً آثار آن دیده میشود و سلسله ای که از مسکو و باکو به آقره و کابل وصل شده از چین و یسار چنگالهای خود را بسوی ایران انداخته و میاندازند که این مملکت مسلمان یانگی طبیعت را نیز در حوزه زنجیر دازه وار «اتحاد اسلام» بیاورند.

اتحاد
پیش از اینکه دنباله مطلب را در بازه قاعده افراط و تفریط
استهلاک؟
در مزاج ایرانی با تمام برسانیم یک حاشیه کوچکی بطور
جمله معترضه در اینجا آورده و بیک نکته مخصوصی اشاره
کرده و باز بسر متن سلسله مطلب خود میرویم.

یکی از نکات باریک دانستی هم معنی مخصوصی است که بعضیها به
کلمه «اتحاد» میدهند. معنی طبیعی اتحاد میان دو شخص که آراء و عقاید

دولتی از طرف دیگر بتدریج باعث ظهور انقلابی مبارک شد که اشخاص پرشور و مجذوب و مشتعل قوت معنوی و مایه فروغ و احتراق آن آتش مقدس بودند. در یک سال صدها اصلاحات منفی و تسخیری بعمل آمد و سلطنت که معنی «مالک رقاب الأمم» داشت بموجب اصل ۵۴ از متمم قانون اساسی تفسیر شد باینکه «و ذیعه ایست که از جانب ملت بشخص پادشاه مفوض شده». جلوه حسن روز افزون این آزادی سیاسی تحصیل شده بطوری خیره ساز عقول و ابصار بود که یک جمعی از مردم بیغرض و خاصه جوانان پرشور چنان مقتون جمال این شاهد آزادی و مجذوب لذت خیال و امید خوشبختی استقلال سیاسی کامل وطن خود شدند که مبتلای یک عشق مجنونانه وطن پرستی مفرطی گشته و شیفته امور سیاسی گردیده سیاست پیشه شده و سجت در تک و پوافتادند. آوازه فتوحات ژاپن آنرا سر مست این امید کرده بود که ایران نیز فقط بتحصیل آزادی سیاسی فوراً قیدی علم کرده و سری توی سرها خواهد آورد. نشانه و نمونه عجیبی از این تحولات خام ولی ناشی از نیت پاک حکایت ذیل است: چند هفته بعد از افتتاح مجلس شورای ملی که تازه بعمارت بهارستان منتقل شده بود یک لوحه ای برای سر در مدخل باغ بهارستان تهیه شده بود که بحروفات برجسته قشنگ اسم مجلس و تاریخ تأسیس آن نوشته شده بود و امروز نیز همان لوحه برجا است. پس از نصب این لوحه در محل خود روی آن پرده سیاهی کشیده شده بود که برای برداشتن آن پرده هیئت وکلا و علما و مشروطه طلبان آئینی مخصوص اجرا نمودند و همه در پیرون دروازه مجلس در میدان حلقه بزرگی زده و پس از آنکه خطابه رسمی خوانده شد پرده برداشته شد. در موقع برافتادن پرده هلهله شادی و غریب عظیمی شورانگیز از حاضرین برخاست و صدا به «زنده باد شاه و پابنده باد مجلس» بلند کردند. در آن میان یک جوان فرنگی مآبی از پشت سر دایره بصدای بلند فریاد کشید «زنده باد امپراطور آسیا»!! که مقصودش مظفرالدین شاه بود. لکن وقتیکه این طوفان پر شور فرو نشست و آتش فشان انقلاب سکون پذیرفت مردم مشروطه طلب سابق و انقلابیون بردو قسمت شده قسمتی دنبال کار سیاست را کافی السابق گرفته و سیاست پیشه شدند ولی نه باعث درونی و روح انقلابی بلکه این کار را حرفت خود ساخته بعضی محض کسب معیشت یا نفوذ یا شغل دولتی بی آن کار را گرفتند و بعضی دیگر اگرچه باز از راه بیغرضی و محض خدمت و وطنی آن طریق را پیش گرفتند لکن بطور غیر محسوس و بی اختیار بدون اینکه خودشان بفهمند غرق این مشغله گردیده و دیگر هیچوقت در فایده حقیقی آن تأملی عمیق نکرده و شب و روز یا مشغول جنگیدن با «کابینه» و یا در تک و پوی تقویت آن بوده اند. قسمت دوم از همان مردم مشروطه طلب بمرو زمان از این کارها سرد شده و امیدهای خام خود را در ترقی سریع مملکت ببید الحصول دیده و بتدریج از تعق و تأمل در نواقص مملکت و ملت خود و مقایسه آن با ممالک متمدنه و مخصوصاً از انحطاط و فقر اخلاقی ملت خاصه مردم پایتخت که با سفل السافلین تاریخی افلاس اخلاقی افتاده اند یأس کامل بر آنان مستولی شده از اشتغال در امورات اجتماعی کناره کرده و میکنند. ولی بدبختانه بجای آنکه پس از یأس دیگر دم فرو بسته و با

ومضرات معاشرت با جوانان آهی برآورده و گفت «چندین سخن که گفتم در ترازوی عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی شنیدم از قابله خویش که گفت زن جوان را اگر تیری برپهلوی نشیند به که پیری - ایرلاندیها هم گفتند ما همان جزیره کوچک خود را میخواهیم و اختیار خود در خانه خود که «بشهر خود رویم و شهریار خود باشیم» و همه نعمت و ملک جهان را از آسیا و آفریقا بشما واگذار کردیم.

برگردیم بسر داستان افراط و تفریط و آثار آن در عشق و انقلاب میان ایرانیان. مقصود ما از مثالها که زدیم توضیح آن بدشمنی این حقیقت بود که اغلب بواسطه زحمت و کوشش جمعی اشخاص دانا و بیدار محسنات یک کار در میان قومی واضح شده و اعتقاد بآن رواج میگیرد و آنوقت کم کم آن نصایح و ارشادات که اغلب محض شدت دادن بتأثیر آنها قدری هم با مبالغه و اغراق در بیان محسنات آنکار توأم است در نتیجه تکرار منظم و مستمر و متمد باعث ایجاد یک میل و هوس عمومی شدیدی بآن امر میشود و آن کار روتق زیادی گرفته و بالأخره بشدت مرغوب و مقبول و خیلی رایج میشود. حالا اگر آن قوم معتدل و باحزم و قدری خون سرد بوده باشند باندازه لازم از آن رواج امر مطلوب و مفید استفاده کرده از محسنات آن بهره مند و از مضرات افراط در آن محترز میشوند ولی اگر مثل سکنه دامنه دماوند آتشین بوده در مقابل حسن هر چیز عنان از دست و قرار از دلشان بیرون برود در آن کار انهمک کرده و جلوه حسن آن مطلب بجای محبت متعارفی عشق فوق المعتاد در دل آنان احداث مینماید بحدیکه اگر روزی باقضای گردش روزگار و تغییر صلاح و فساد اغلب امور اجتماعی بحسب تغییر زمان و مکان و علل و اسباب موجب و اوضاع عمومی اصلاً محسنات آن امر از میان رفته یا قلب بفساد و مضرات شده باشد و یا فوایدش باقی بوده ولی معایبی از افراط در آن ظهور کرده باشد دیگر مساعی دانایان قوم در برگردانیدن مردم از آن راه بی نتیجه میاند و یا محتاج بسالیان دراز تبلیغات و نصایح معکوس میشود آنهم باز بانهایت تندی و مبالغه و اطناپ در مضار آن امر که آنوقت هم ممکن است باعث انعکاس امر و تفریط در کار بشود و باز مضراتی بدتر از معایب افراط پیدا کرد و هکذا. غرض آنکه عامه ملحد را نمیشود در حد اعتدال نگاهداشت و در خط وسط و اندازه ای که موافق صلاح حقیقی است بند نمیشوند و همیشه از یک نهایت بنهایت دیگر برمیگردند و از افراط بتفریط میافتند. یک مثال غریب این خصلت عجیب که علاوه بر مزاج نژادی جهل و خامی عمومی نیز خیلی در آن دخیل است در موضوع ما مسئله سیاست پیشه گری و عکس آن یعنی نفرت از سیاست است. در بیست سی سال قبل عامه ملت نه خبری از سیاست مملکت و نه دستی در جریان آن داشتند، احساسات جدید ملی و وطن پرستی و آزادی طلبی هم جز در مورد معدود قلیل و نادری که جرئت اظهار عقیده نداشتند بمشام هموطنان ما نرسیده بود. تبلیغات و تهییجات معدودی ایرانیان بیدار در خارجه علناً و در داخله سرآ از یکطرف و خرابی و پوچی و لوسی و کثافت فوق العاده اوضاع دستگاه

از همه آنچه ذکر شد واضح دیده میشود که ما هیچ وقت مردم بیدار و آزادینخواه مملکت را دعوت بترک رسم و راه نوع پرستی نکرده ایم و فقط آنچه راجع بافراط در سیاست بازی (بمعنی اخص) و «کابینه» سازی گفته ایم محض دعوت برای صحیح تر و مؤثرتر خدمت بوطن بوده از قبیل تعلیم عمومی و ورزش بدنی و ترک تریاک و آکل و غیره و این نصایح نباید سوء تفسیر شود باینکه ما انقلاب سیاسی ایران را «غلط» دانسته ایم و یا «مداخله در سیاست دولت» را بمعنی شمرده و خواسته ایم که سیاست و عقل اداره مملکت باز در باغ گلستان منحصر و مستقر باشد لاغیر.

تصوف و منشأ آن

در اسلام

یکی از خیالاتی که هزار سال پیش است در مشرق زمین و خصوصاً ممالک اسلامی و بالأخص در ایران رواج زیاد داشته تصوف است که تقریباً اغلب حکما و شعرا و ادبا و علمای ایران و شاید توان گفت تمام ارباب ذوق و معرفت این کشور و آنها که پایه فهم و معرفت و خیالاتشان از عوام معمولی اندکی یا بسیار بالاتر بوده کم و بیش سالک این طریقت یا مایل باین مشرب و خیالات بوده و چه فقط اصول و اساس علمی آن تصورات در عقاید فلسفی آنان تأثیر داشته و چه هم اصولاً و هم عملاً سالک راه تصوف بوده اند. در واقع میتوان گفت تصوف بمعنی اعم فلسفه ایران بعد از اسلام بود و حکمای مشائی و پیروان حکمت طبیعی و ریاضی و علمای علم طب اگر چه اغلب وجود داشته اند ولی هم معدود بوده اند و هم حوزه محدودی داشتند و عقاید آنها در اساس خیالات فلسفی مشرقیان تأثیر مهمی نداشته و غالباً عقیده تصوف یعنی این طرز تفکر در حقایق عالم و اشیاء و این نوع تصورات اساس فلسفه و حکمت و اخلاق عمومی بوده بدرجه ای که این طریقه فلسفی را عرفان نامیده اند. از حکمای اشراقیین قرون اولای اسلام و متألهین قرون متأخره گرفته تا مشایخ بزرگ صوفیه و پیران طریقت قدیم و درویشهای خانقاه و طریقه های مختلفه منتشره در ایران و عثمانی، از ابراهیم ادهم و رابعه عدویه و حسین بن منصور حلاج تا غزالی و محیی الدین عربی و ملاصدرا و خواجه حافظ و جلال الدین رومی و عمر بن الفارض همه در شاخهای مختلف این ریشه بزرگ که آنرا بطور عموم تصوف اسم توان داد سیر کرده اند. لهذا دانستن اصل و منشأ این طریقه که در میان مسلمین و بخصوص در ایران انتشار و سیعی دارد و از عهد قدیم دوره اسلامی تا امروز همه وقت در همه بلاد اسلام بدون فرق مذهب مراکز ارشاد و اقطاب هدایت داشته بیفایده نیست.

در این زمینه بعضی از علمای فرنگ تحقیقاتی نموده و رسائلی نوشته اند. ما در نظر داشتیم همین موضوع را از روی تحقیقات این علمای متخصص تتبع نموده و شرحی در این باب در کاه درج کنیم. در این ضمن دیده شد که علامه نحریر استاد بزون در کتاب معروف خود موسوم به «تاریخ ادبی ایران» فصلی جامع و محققانه آورده و خلاصه تحقیق خود و دیگران را بطور سهل درج نموده لهذا بهتر از آن ندیدیم که با اجازه استاد محترم

وجود مهربانی و دلسوزی بحال ملت بدبخت خود از سیاست کناره گرفته و بی کار خود بروند ایندفعه این آقایان فریادکش مشروطیت و وطن پرستی که در محافل و جراید خنجره خود و صماخ دیگران را پاره میکردند و روضه خوان و جان نثار و طن بودند قلب ما هیت کرده درست منقلب بعکس حالت اولی میشوند یعنی مانند انقلاب عشق بعداوت مفرط در بعضی موارد عشق مجنونانه و وطن پرستی و سیاست بازی آنان نیزه تنهابه بیقیدی و سردی بلکه بدشمنی با وطن خود و هر آنچه ایران و ایرانی است منقلب میشود و پس از آن اگر سیر با شند در صدد هجرت از ایران برآمده و زبان بطعن و تحقیر و طن خود میکشایند و اگر گرسنه و یا طمّاع با شند دوباره داخل بعضی کارهای عمومی میشوند ولی محض کسب منفعت و بامید قدرت بر ترک وطن و هجرت در آینده. بیک کلمه بگوئیم بعضیها از این قبیل مردم و اقاو درست دشمن زاد و بوم خود میشوند. بدبخت خاک و قوم ایران که سرجنابهای باتسبه بیدارش باستانی خیلی کم و معدودی یا «سیاست چی» هستند و یا اقللاً بیقید.

ما در عین آنکه از افراط آنهاک در سیاست و مضرات روش طبقه پیشهور «سیاست چی» ها و «وطن چی» ها و «مشروطه چی» ها شکایت کرده و میکنیم و مجاهدات آنانرا و لوینیت خوب و بیغرض و سائقه و وطن دوستی هم باشد چون در راه مستقیم و اساسی تمدن و آبادی مملکت و نجات حقیقی نیست کم اثر و بی ثمر میدانیم بیقیدی مطلق و نفرت از هر گونه مساعی عاید بحیر عامه را هم تفسیح میکنیم و ضرر رواج این مسلک را بر هیئت اجتماعی بیشتر از آن یکی میدانیم چنانکه در شماره ۱۱ سال گذشته کاهه صریحاً و شدیداً در رد و تفسیح این حالت عجیب که آنرا بحاصیت روحانی انقلاب عشق در صورت بیوفائی معشوق به بغض و خصومت شدید بیان و توضیح توان نمود سخن رانده شده و از آنجمله چنین گفته شده بود:

«..... اینست بزرگترین بدبختی ایران و بالا ترین تمام بدبختیهای تصور پذیر و اینست بزرگترین اسباب نومیدی. وقتیکه اهل سواد و نخبه یک قومی یا کومه نظر و بیخبر و عوام باشد بحدی که جنگ عمومی دنیارا سرمدن فیروزه نیشاپور پندارد و معتقد تمدن اروپائی نشود و یا واقف باوضاع عالم ولی دشمن خاک خود و یا منتقر از آن باشد آیا امید نجات و اصلاحی برای آنقوم باقی میماند؟ دسته اول میخواهد زندگی پست و کثیف و ذلیل را که با فقر توأم و از خوشگذرانی محروم است نگاهداشته و خاک خود را مانند مزبله و منجلاب گذاشته و فقط از استقلال آن مدافعه کند دسته دوم میخواهد خود از خوشگذرانی و عیاشی فرنگ متمتع شده و آنچه ممکن است دیگران را نیز بترک «وطن بازی» دعوت کرده و آنانرا بمسلک خود ارشاد کند. یکی از ایندو دسته مثل آن پدر و مادری است که یک طفل علیل و بدگل و کچل و ناخوش و کثیف و جاهل داشته با شند و با صرار غریبی معتقد آن با شند که بچه ایشان از بچه همسایه متمول سالمتر و خوشگل تر و نظیف تر و با تربیت تر و زیبا تر و بهتر است و دسته دیگر مانند پدر و مادر دیگری است که عیناً بهان تربیت طفلی داشته با شند ولی خوبی و قشنگی بچه همسایه و بد بختی بچه عزیز خود را فهمیده و قبول داشته با شند منتها بجای اینکه این اقرار محرک آن شود که طفل خود را ما لجه کرده و لباس تمیز و قشنگ پوشانیده و تربیتش کنند فرزند خود را بکو چه دور انداخته و بچه همسایه را بفرزند خود بردارند. اگر در میان آیند و جمع غیر طبیعی که هر دو عجیب و منفورند قیاسی با یکدیگر باز باتسبه آن پدر و مادر احق اولی بروالدین بی وجدان دومی ترجیح دارند.

که این کله ابتدا مستعمل شد ذکر میکند و آن کمی پیش از سنه ۲۰۰ است و قدیمترین نویسنده صوفی که مؤلف کتاب الفهرست از آن خبر داشته ظاهراً یحیی بن معاذ رازی بوده (شاید بهمین جهت هم که ایرانی بوده) که وفات او را در سنه ۲۰۶ مینویسد^(۱). صوفی مشربان دیگری که باز هم قدیمتر بودند و خواه باین عنوان نامیده میشدند و خواه نمیشدند بهر حال اساساً صوفی بودند و اخلاف آنها آنها را صوفی خوانده اند عبارت هستند از ابراهیم ادهم (در حدود سنه ۱۶۱ وفات کرده) و داود طائی متوفی سنه ۱۶۵ و فضیل عیاض متوفی سنه ۱۸۷ و زن صوفی رابعه عدویه که معاصر سفیان ثوری سابق الذکر بود. پس آغاز تصوف را قریب بیقین میشود در ثلث سوم قرن دوم گذاشت.

عقاید و نظریاتی که راجع بماهیت و اصل و منشأ نظریات مختلفه تصوف اظهار شده بهمان اندازه عقاید راجع بوجه راجع باصل تصوف اشتقاق خود آن کله متباین است. بطور اختصار آن عقاید را در شقوق ذیل میتوان بیان کرد:

(۱) عقیده ای که بر حسب آن مسلک تصوف حقیقه مظهر طریقه تعلیم سری و باطنی حضرت رسول صلعم است. این تصور عقیده شایع بین خود صوفیه و سایر مسلمینی است که کم و بیش تمایل و محبتی بآنها دارند و اگرچه این عقیده چندان چنگی بدل متبیین فرنگی نمیزند ولی هرگز آفندرها هم فرض مهمل و بی اساس و مردودی نیست که اغلب در اروپا تصور میکنند. بدون آنکه در باره صحت احادیثی که دائماً صوفیه مانند سند و مأخذ عقیده و طریقه خود ذکر میکنند (و شاید اغلب جعلی یا ضعیف است) مانند «كُنْتُ كَنْزاً حَفِيًّا فَاحْتَبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» و «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» و «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» براصرار کنیم باید بگوئیم که در خود قرآن نیز بعضی آیات است که مستعد آنست که از لحاظ تصوف تفسیر شود مانند «وَمَارِئَاتٍ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» که در موقع فتح غزوه بدرنازل شده (قرآن سوره ۸ آیه ۱۷). این آیه در ظاهر عبارت بیش از این معنی نمیدهد که خدا با زوی مسلمین را برضد دشمنان آنها تقویت کرد ولی از آنطرف خیلی تکلف و خروج از معنی ظاهری الفاظ هم لازم نیست برای اینکه از این آیه این مقصود استخراج شود که خدا فعال مطلق است و انسان نیست مگر «مانند قلمی که میان انگشتان کاتب است که او را چنانکه خواهد میگرداند». هر چند یک تدقیق منقدانه قدیمترین و صحیح ترین سیر پیغمبر و تعلیمات او ما را خیلی کمتر جرات میدهد که او را مثل یک صوفی مشرب یا دارای یک طریقه باطنی و سری ملاحظه بکنیم با وجود این باید بدون احتیاط اعتراف نمود که عقیده صوفیهای معتدل و حتی علما و متکلمین فلسفه مشرب مانند غزالی (متوفی ۵۰۵) این بوده است.

(۲) عقیده ای که بموجب آن تصوف را باید بنظر یک دافعه خیال آریائی برضد مذهب سامی که بر آن بجزر تحمیل شده نگریست. این عقیده هوشکل دارد که بطور خلاصه میشود آنها را باین عبارت بیان کرد. اصل هندی و اصل ایرانی: شکل اولی آنست که از بعضی شباهت های ظاهری که میان طریقه صوفیه در درجه مفرط و تکامل یافته آن و بعضی از طریقه های

(۱) ولی جامی (در فضات صفحه ۶۲) وفات او را در سنه ۲۵۸ ذکر میکند.

قسمتی از آن فصل را که بموضوع و عنوان این مقاله متناسب است باکی اختصار در اینجا ترجمه کنیم. استاد معظم له گوید:

«اگر چه نشو و نمای کامل آن طریقه عرفان که مبنی بروحیت وجود و حکمت الهی و عقیده معنوی است و در میان مسلمین بتصوف معروف است بالنسبه چندان قدیم نیست لکن این طریقه همان وقت که کتاب الفهرست ابن التمدیم تألیف شده است (سنه ۳۷۷) مدتی بوده که یک طریقه مدون و مقرر و معروفی از عقاید و خیالات بوده است. باین جهت آشنا شدن باین طریقه برای فهم و درک معانی اشعار فارسی عموماً و حتی بعضی از اشعار متقدمین شعرای فارسی که پیش از زمان سنائی^(۱) و عطار^(۲) و جلال الدین رومی^(۳) بوده اند ضروری است. شیخ ابو سعید بن ابی الخیر^(۴) که رباعیات او موضوع یکی از رساله های نفیس دکتر آته است و برای ترجمه حال او از همت استاد زوکوفسکی مأخذ فوق العاده زیاد در دست داریم شاید اولین شاعر صوفی خالصی است که آثارش تا امروز باقی مانده. ولی تأثیر و نفوذ تصوف را در تحریرات بعضی از معاصرین او و حتی شاید پیشینیانش نیز توان دید.

برای لفظ «صوفی» در ازمنه مختلفه چندین وجه اشتقاق تصور کرده اند ولی حالا دیگر بثبوت پیوسته که این کله از لغت «صوف» مشتق است و مؤید اینوجه اشتقاق آنست که بهمان معنی در فارسی نیز «پشمینه پوش» باهل تصوف اطلاق میشود. از اوایل اسلام لباس پشمی مثل کسوت مخصوصی علامت آن سادگی زندگی و اجتناب از زخارف دنیوی تلقی میشد که پیغمبر و اصحاب او شعار خود ساخته بودند چنانکه این فقره از شرحی که مسعودی در مروج الذهب در خصوص خلفای راشدین مینویسد مستفاد میشود. بنا بر این کله «صوفی» بعدها بانگونه مؤمنین پارسا و عزلت گزینی اطلاق شد که مانند کویکرها های قدیم انگلستان^(۵) سادگی کسوت ظاهر خود را یک اعتراض صامتی برضد آرایش و تجملات پرستی روز افزون دنیا پرستان قرار داده بودند. ظاهراً این کله یعنی «صوفی» قبل از اواسط قرن دوم هجرت استعمال نشده است زیرا که جامی در نجات الانس صریحاً میگوید^(۶) که این کله ابتدا با بوهاشم شامی که یکی از معاصرین سفیان ثوری متوفی سنه ۱۶۰ بود اطلاق شد.

این اشتقاق را میشود قطعی شمرد و دیگر لازم نیست چیزی بر آن افزوده شود جز آنکه بجزه نیست اشاره با اشتقاق دیگری که بعضی بتکلف فرض کرده اند بنائیم مانند فرض ارتباط این کله با لفظ یونانی «سوفوس» یا کله عربی «صفا» (که جامی در بهارستان آنرا تأیید میکند و در واقع اشتقاق عجیبی است) و یا باهل الصفة از اوائل عهد اسلام. القشیری^(۷) با کمال صراحت زما نیرا

(۱) در حدود ۵۲۵ وفات کرده. (۲) در سنه ۶۲۷ وفات یافته.

(۳) در سنه ۶۷۲ مرده. (۴) در سنه ۴۴۱ وفات کرده.

(۵) کویکرها (Quakers) یا «دوستان» یک فرقه مذهبی هستند که به کشیش و کلیسا معتقد نبوده در جمع خودشان هر وقت یکی از خودشان بجدیه ای (Concern) که حسن میکند نطق و وعظ میکنند. این فرقه که ما امید داریم در آینده مقاله مخصوصی در باب آنها در کاوه بنگاریم بهترین و باحقیقت ترین کل طوایف مسیحی است [اداره کاوه].

(۶) صفحه ۳۴ چاپ ناساو لیس (Nassau-Lees).

(۷) عبد الکریم بن هوازن القشیری متوفی سنه ۴۳۸ مؤلف کتاب معروف صوفیه موسوم به (الرسالة القشیریة) که در بولاق در سنه ۱۲۸۴ طبع شده. فقره ای که در اینجا اشاره بان شده در نجات الانس جامی چاپ ناساولیس صفحه ۳۱ نقل شده.

این عقیده که من مذهبها آرا داشتم بعدها از طرف شاگرد و دوست من نیکسون^(۱) در کتاب خود موسوم به منتخبات دیوان شمس تبریزی بیان و حلاجی شده ولی مشاراً لیه در این باب سهو میکند که میگوید «اسم پلوتینوس^(۲) در مشرق مجهول بود» زیرا که اسم این حکیم صریحاً در کتاب الفهرست (صفحه ۲۵۵) ذکر شده اگرچه اغلب در سایر کتب مثلاً کتاب الملل شهرستانی از وی بعنوان الشیخ الیونانی حرف میزنند. پورفیری^(۳) بسلین بیشتر از او معروف بوده و هفت یا هشت عدد از مؤلفات او در الفهرست تمداد شده (صفحه ۲۵۲) ولی حتی با وجود تسلیم ارتباط میان تصوف و طریقه اشراق باز چندین مسائل ثانوی دیگر باقی میماند که در درجه حالیته علم ما هنوز حل آنها و دادن یک جواب قطعی بدانها میسر نیست و آن مسائل از این قرار است: اولاً فلاسفه اشراقیون چه موادی از فلسفه خودشان را اصلاً از مشرق زمین و مخصوصاً از ایران عاریت گرفته و اخذ کرده اند، چه از قراریکه ما از شرح حال و تاریخ حیات پلوتینوس که پورفیری نوشته صریحاً میبینیم که وی بایران رفته بوده که فلسفه ایرا که در آنجا تعلیم میدیده تحصیل کند. ثانیاً تا چه اندازه آن هفت نفر فلاسفه اشراقی یزانی که از وطن خودشان بواسطه تعصب ژوستینیان^(۴) رانده شده و در ایام سلطنت نوشیروان در دربار ایران پناه گزیده بودند عقاید خود را در ایران نشر کرده یا مدرسه بنا کردند؟ در قرن سوم که دوره طلایی اسلام بود فلسفه اشراقی قطعاً در میان مسلمین دانا و متبحر خوب معلوم بود ولی تا دو سؤال فوق بطور قطع حل نشود ما نمیتوانیم رفع این احتمال را بکنیم که عقاید اساسی این فلسفه اگر هم از مشرق زمین اخذ نشده اولاً مشرقیان در زمان خیلی قدیمی بدن آشنا بوده اند^(۵).

(۴) عقیده منشأ مستقل، چنانکه اشاره شد این احتمال نیز در ضمن باقی میماند که طریقه صوفیه در اسلام ممکن است یک نشو و نمای بکلی مستقل و ذاتی داشته باشد. نیکسون گوید اتحاد دو اعتقاد مستلزم آن نیست که یکی از دیگری ناشی شده باشد و ممکن است هر دو از یک سبب یا اسباب متشابه بعد آمده باشند. هر کس کتاب قشنگ و دلکش و گان^(۶) را موسوم

Arthur Nicolson (۱)

(۲) پلوتینوس (Plotinus) همان حکیم یونانی تزد معروف اشراقی است از اهل مصر که مؤسس حکمت اشراق است و در سنه ۲۰۵ میلادی تولد و در سنه ۲۷۰ وفات یافته. در مشرق زمین و میان مسلمین ظاهراً بواسطه التباس اسم او با پلاتونوس که افلاطون متوفی سنه ۳۲۷ قبل از میلاد باشد حکمت اشراقی را با افلاطون نسبت داده اند. فرنگها هم این فلسفه را طریقه جدید افلاطونی مینامند [اداره کاوه].

(۳) پورفیری یا فرفوروس حکیم اشراقی یونانی در سنه ۲۳۲ میلادی در سوریه تولد و در سنه ۳۰۴ در روم وفات یافته. مشاراً لیه شاگرد فلوطینس (پلوتینوس) سابق الذکر بود [اداره کاوه].

(۴) ژوستینیان از سنه ۵۲۸ میلادی تا سنه ۵۶۵ امپراتور یزانی بود. فلاسفه اشراقی را زجر و طرد کرد و آنان به طیسقون مهاجرت و بدربار نوشیروان پناه بردند [اداره کاوه].

(۵) فلسفه اشراق که در مدرسه یونانی اسکندریه در قرن سوم میلادی نشو و نما یافت در واقع از اختلاط فلسفه مشرقی با فلسفه افلاطون و ارسطو پدید آمد. مؤسس این فلسفه چنانکه ذکر شد فلوطینس و مروج آن تلامذه او و با خصوص فرفوروس بود. توضیح اساس این فلسفه خارج از حیز ما نحن فیه است [اداره کاوه].

Vaughan (۶)

هندی و مخصوصاً ودانتاسارا موجود است ملتفت بمشابهت این دو طریقه شده و فرض میکنند که این شباهت (که بعقیده من در آن مبالغه شده و بیشتر ظاهری است تا اساسی) میرساند که این دو ترتیب یک منشأ متحد داشته اند که آرا باید در هند جست. اقوی اعتراض بر این عقیده این حقیقت تاریخی است که باوجود اینکه در عهد ساسانیان و مخصوصاً در قرن ششم میلادی در عصر انوشیروان یک اندازه مبادله افکار و ارتباطی در میان ایران و هند بوقوع رسید معذک هیچ اثری نتوان یافت که از هند بایران در دوره اوایل اسلام نفوذ کرده باشد (و بمالک اسلامی دیگر بطریق اولی نفوذ هند کمتر بوده) یعنی تا زمانیکه طریقه صوفیه ظهور و تکامل یافته و قوام و رواج گرفته بود هیچ نوع اثر سرایت عقایدی از هند بایران دیده نمیشود. متنی بعد از تکامل و انتشار تصوف بود که الیرونی اولین مسلمانی که زبان سانسکریت و جغرافی و تاریخ و ادبیات و عقاید و خیالات هند را تحصیل کرده بود تازه تذکره معروف خود را نوشت. چنانکه فون کریمر^(۱) اثبات کرده است خیلی ممکن و محتمل است که مدت زیادی بعد از این عهد تأثیر زیادی از خیالات هندی در نشو و نمای تصوف بعمل آمده باشد. شکل دیگر یعنی شق ایرانی عقیده دافعه آریائی تصوف را بنظر یک محصول خالص ایرانی مینگرد. جهل نسبی ماجریانات داخلی و باطنی افکار و خیالات در عصر ساسانیان حلاجی این عقیده را با یگانه دلیل و قیاس صواب یعنی راه تاریخی مشکل میکند ولی چنانکه ما دیدیم همه صوفیهای اولی از تزد ایرانی نبودند و بعضی از متصوفین معروف و با نفوذ متأخرین مانند شیخ محی الدین ابن العربی متوفی سنه ۶۳۸ و ابن الفارض متوفی سنه ۶۳۲ عربی زبان بودند که در عروق آنها یک قطره هم خون ایرانی نبوده و باوجود این محی الدین یک نفوذ و تأثیر عظیمی بر عقاید و نوشته های اغلب صوفیهای معروف و فرد کامل اجرا کرده است مانند عراقی متوفی سنه ۶۷۶ که لغات او تماماً از نوشته های محی الدین اخذ و انتزاع شده است و اوحد الدین کرمانی متوفی سنه ۶۹۶ و بطور غیر مستقیم جامی متوفی سنه ۸۹۷ که خیلی متأخر است و هنوز هم امروز مؤلفات محی الدین (مخصوصاً فصوص الحکم) در میان متصوفین ایران بشیوع مطالعه و با دقت تحصیل میشود.

(۳) عقیده تأثیر فلسفه اشراق یونان است^(۲). آن اندازه و قسمتی از تصوف که منشأ لازم دارد خیلی محتمل است که آن منشأ بیشتر از هر چیز و هر طریقه از فلسفه اشراق اخذ و اقتباس شده باشد یعنی قطع نظر از مایه طبیعی و ماده ذاتی آن که در واقع یکی از ظهورات مستقل آن احساسات و خیالات است که چون دفع احتیاج و تسکین شوق یک طبقه ای از طبایع و مشربها را میکند که در هر عهد و عصر و در متمدترین اقوام هم بوده است آرا در حقیقت بنظر یک ظهور خود روئی نگریست که باشکال متشابه ولی غیر مرتبطه در هر جایی که خیال بشری بمسائل من آیین و الی آیین و متی در خصوص روح مشغول است پیدا میشود، گذشته از این مایه اصلی شکل مخصوصی نیز که این خیال و عقیده در دوره اسلامی گرفته و تکامل یافته و طریقت معینی شده هانا منشأ آن شاید بیشتر از همه فلسفه اشراق بوده است.

Neo-platonisme (۲)

Von Kremer (۱)

عصری هستند که معالم علم و ادب و فضل و تحقیق هنوز مندرس نشده بود و مانند حال امروزه پایتخت ایران از تأثیر اصول آزادی (۱) الفاظ ازد لالت و کلمات از قید اعراب و جمله‌ها از بند حسن ترکیب و انسجام و نویسندگان از قید تحقیق و تتبع آزاد نشده بودند و حریت کامله در شیادی و تلفیق و خلط و خبط در لغت و ادب و تاریخ موهبت نشده و فضلا در تحت «استبداد» اساتید علم و ادب مقید و مجبور بدقت و صحت و تحقیق و انتقاد بودند. از نوشته‌های مشار الیه پیدا است که بطریقه انتقادی ضبط و تحقیق علمای سلف مشرق و معاصرین فرنگی آشنا است و در تواریخ و اسماء دقت لازم دارد. خلاصه مشروحه مفصل ایشان در باب سید جمال الدین که معظم له در سه صفحه بزرگ مرقوم داشته‌اند ذیلاً درج میشود:

در ۱۶ شعبان سنه ۱۳۰۳ در بان کارو انسرای «کربلای عوض» بپاکتی بمنزل حاج احمد خان پدر سدید السلطنه وارد میشود حاجی احمد خان پس از خو اندن کاغذ فوراً بیرون رفته بعد از چند دقیقه بایک نفر سید جلیل القدر مراجعت میکند و آن سید هانا جمال الدین افغانی بوده. عکس چاپی عین کاغذی که جمال الدین بخط خود توسط بواب کاروانسرای مزبور بحاج احمد خان فرستاده بود ذیلاً ثبت است:

صفوة اولی الهمم وقوة ارباب الشهم السریق
الحاج احمد خان لانا من مصونا بعینة الرحمن

اننی قد صلت الان ببلدة انت ساکنها و منکب بجهتها و منکبها
فقلبت الیک هذه الوریقة زعمی منی انک بتقلیب بین اطوار الوریق
و اختیارک اجناس الان ترغیب ان تلاقی کل من و عنک
الدیر و حنکة العصر و لوکان فی کن حقیر متربعاً علی حسیب
فان کان الامر کما رأیت فیما لحظی الی اوفر و الا فلت اول
من غرة القمر - و انی جملة بحدت الاقامة فی هذه البلدة
ترلت فی خان فریب عین لایکنه الا الصلیک و الدوبش
بسمی (بکاروانسرای کربلای عوض) والسلام

جمال الدین حسینی الی اوفی

عکس عین کاغذ سید جمال الدین که اصل آن در اداره کاوه ضبط است

سید جمال الدین مدتی در بوشهر درخانه حاج احمد خان ماند (۱). در این مدت بتربیت و تعلیم سدید السلطنه که در آنوقت ۱۲ ساله بوده

(۱) فرصت شیرازی در کتاب دبستان الفرصه نوشته که سید بواسطه سوء مزاج و علتی مجبور باقامت در بوشهر شد.

به «ساعاتی باصوفیان» خوانده باشد آسانی ملتفت این نکته خواهد شد که بعضی شباهت‌های عجیب و واضح هم در ماده و هم در شکل در کلمات صوفیانی که از مختلف‌ترین ادیان و ممالک و اعصار هستند موجود است که قریب بیقین است که در میان آنها هیچ ارتباط خارجی نبوده است و من میتوانم جسارت کرده و ادعا کنم که خیلی از بیانات اِکارت (۱) و تولر (۲) یا سانتاترزا (۳) را اگر بفارسی ترجمه کنند آسانی مانند کلمات مشایخ صوفیه رایج و در السنه و افواه دأثر خواهد شد.

تکمله

راجع بشرح تاریخ زندگی سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی

در شماره ۳ کاوه (سال دوم - دوره جدید) تاریخ زندگی سید جمال الدین را در ضمن باب «مشاهیر مردمان مشرق و مغرب» از ماخذ کتبی و شفاهی مشرقی و اروپائی تا آنجا که در آلمان برای ما در حیطه امکان بود در نتیجه تتبع و استقصاء بالتسببه کاملی درج نمودیم و چون باهمه سعی ما در ترتیب منظم و متوالی رشته تاریخ زندگی و گذارش آآمد نامی باز بعضی نقاط تا اندازه‌ای تاریک مانده بود در خاتمه مقاله از ارباب فضل و اطلاع و خصوصاً از کسانی که شخصاً اطلاعی در باره وی دارند تمنا نمودیم که لطف فرموده اطلاعات خود شانرا محض خدمت بتاریخ ملی با اداره کاوه بنویسند. اینک مکتوب بسیار مفید و مهمتی از بندرعباسی از جناب میرزا محمد علی خان سدید السلطنه در این باب رسیده که کمال اهمیت را دارد زیرا علاوه بر اینکه معظم له شرح و زود اول سید را از لندن با بران در سنه ۱۳۰۳ و نزولش بیوشهر و مدت اقامتش را در آنجا نوشته عین کاغذی را هم که سید جمال الدین بخط خودش بپدر سدید السلطنه نوشته باسه قطعه عکس سید در ادوار و اشکال مختلفه با اداره کاوه فرستاده‌اند که ما ذیلاً آن عکسها را که بقول معظم له از پدر یادگار داشته‌اند عیناً باعکس چاپی کاغذ خود سید درج میکنیم:

ابتدا باید بگوئیم که مشروحه جناب سدید السلطنه درست همان نقطه را روشن میکند که در مقاله کاوه تا اندازه‌ای تاریک مانده بود یعنی چنانکه در حاشیه (۳) از ستون اول از صفحه ۸ شماره ۳ گفته شده بود این فقره در احیای ترتیب کامل دوره زندگانی سید برای نگارنده آن مقاله تاریک مانده بود که پس از آنکه سید در اوایل ماه صفر سنه ۱۳۰۳ از لندن بیرون رفت تا وقتیکه در حدود ماه ربیع الثانی (یا قدری پیش از آن) سنه ۱۳۰۴ بطهران رسید در کجاها بوده است.

جناب میرزا محمد علی خان سدید السلطنه پسر حاجی احمد خان سرتیب (۴) است که بقول خود ایشان مرحوم حاج احمد خان والدشان در بغداد ساکن بوده و سدید السلطنه در سنه ۱۲۹۱ در آنجا متولد شده و پس از یک دو سالی از آن تاریخ حاجی احمد خان بر حسب امر مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک «ترک مهاجرت ایران کرده باخانه خود بیوشهر آمد و در آنجا مقیم شد» خود سدید السلطنه چنانکه از نگارش و ترتیب عالمانه تحریرات وی معلوم میشود از جمله فضلالی متبوع و نقادی میباشد که بندرت و مخصوصاً بدبختانه در گوشه‌های ایران پیدا میشود و بقایای

(۱) Eckart (۲) Tauler (۳) Santa Teresa

(۴) کتاب «تاریخ بیداری ایران» ویرا «حاج احمد خان سرتیب مسقطی» مینامد و فرصت شیرازی در کتاب «دبستان الفرصه» ویرا «وزیر مسقط» میخواند.

آل صفر که هنوز بقایای آنها در بوشهر باشند سید فرمودند اجداد آنها از همدان بوشهر مهاجرت کرده‌اند» و دیگر مینویسند سید «کتابخانه خود را در سنه ۱۲۹۶ (۱) در چند گاو صندوق بوشهر فرستادند از آنجا پیدا میشود که قصد توطن در وطن مألوف خود داشته‌اند. کتابها در خانه مرحوم حاجی عبدالنبی متوفی سنه ۱۳۰۰ امانت بوده تا در سنه ۱۳۰۳ بغداد ورود خود خواسته و عدل بندی شده و با خود بداخله ایران بردند حل دوازده قاطر بوده کتابها را بعد از هشت سال مبادعت و تمدد کتاب فقط از رؤیت جلد اسم کتاب را فوراً میفرمود.»

در باره اشتهار سید بافغانی بودن مینویسند که حاجی غلامحسین بندر ریگی که داماد حاجی عبدالنبی آل صفر سابق الذکر بود و خود از فضلا و شعرای بوشهر بوده و در سنه ۱۲۴۷ تولد و در سنه ۱۳۳۰ در بغداد وفات یافته و در مدت اقامت سید جمال الدین در بوشهر با وی معاشرت داشت و با سید از زمان اولین مسافرت سید از ایران بهند رابطه داشته یکروز از سید پرسید که شما که از اسدآباد همدان هستید چرا خود را بافغانی معروف کرده اید جواب گفتند افغانی تخلص شعری من است.

این بود خلاصه آنچه جناب سدید السلطنه درباره تکمیل

مقاله کاوه راجع بسید جمال الدین مرقوم داشته‌اند و ما با کمال تشکر از جناب ایشان نقاط مهمه بشروحه ایشانرا اقطاف نمودیم و اینک عکسهای سه‌گانه را از سید جمال الدین در همین صفحه چاپ میکنیم.



عکسهای سید جمال الدین در ادوار مختلفه زندگی و کسوتهای مختلف.

جناب سدید السلطنه در ضمن مرسولات خودشان یک مراسله دیگری نیز راجع به تکمیل اطلاعاتی در باره ابتدای عمل طبع در ایران (که در شماره ۹ امسال کاوه در آن باب شرحی درج شده) فرستاده‌اند. این مراسله راجع بیک کتابی است موسوم بوجیزه در مسائل نماز بزبان فارسی که در سنه ۱۲۴۶ در اصفهان با چاپ سربی بطبع رسیده. مؤلف این رساله محمد جعفر بن محمد صفی الفارسی است که آترا از کتاب تحفه الابرار حاجی سید محمد باقر استخراج کرده و عبد الرزاق تلم اصفهانی در ماه محرم سنه مذکوره بطبع آن رساله شروع و در ربیع الثانی آنسال بانجام رسانیده است و چون عبد الرزاق مزبور در دیباچه کتاب میگوید که بحکم فتحعلی شاه و التفات منوچهر خان و سبی خود وی «کتابی که اکثر مردم از آن منتفع گردند مطبوع آمد» و گوید «تینا و تبرکاً ابتدا باین رساله فارسی... الخ» لهذا جناب سدید السلطنه

(۱) لایحه درموقع حرکتش از مصر بسوی هند.

مواظبت مینمود و خود علوم جدیده تدریس میکرد. بقول خود مشارالیه سید کتاب جغرافیا و هیئت مرحوم میرزا عبد القادر نجم الملک طبع طهران سنه ۱۳۰۰ را برای تدریس وی انتخاب کرد و کتاب «سیره نابلیون الأول» طبع پاریس سنه ۱۸۵۶ میلادی و «جلستان» (ترجمه گلستان سعدی) طبع مصر و کتاب کلیله و دمنه ترجمه ابن مقفع طبع بمبئی سنه ۱۲۹۵ از کتابخانه خود بسدید السلطنه دادند که مطالعه کرده و مشکلات آنها را پرسد و ویرا بقرائت جرائد مصر واداشت و از مطالعه کتاب ناسخ التواریخ ممانعت نمود. «بعد از اختتام کتاب حاج نجم الدوله کره کوچکی که بتازی مرتسم بوده» بشاگرد خود هدیه داد (۱). مرحوم میرزا نصر الله اصفهانی (بعدها حاجی ملک المتکلمین) و میرزا فرصت شیرازی (۲). در همان سال در بوشهر بوده و با سید محشور بودند. سید جمال الدین مدتی در بوشهر ماند (قریب سه ماه) و در ماه ذی القعدة سنه ۱۳۰۳ محمد حسن خان

اعتاد السلطنه حسب الأمر شاه تلگراف کرده و سید را به طهران احضار کرد و هزار تومان حواله دولتی فرستاد و سید در همان ماه از راه شیراز بسوی طهران حرکت کرد و غلامی خسرو نام را حاج احمد خان همراه او کرد تا طهران.

دیگر راجع باولین سفر سید از ایران بخارج جناب سدید السلطنه

مینویسند که در سنه ۱۲۷۲ بود «که از همدان بشیراز و بوشهر آمده و بهند رفتند توصیه‌ای چند از همدان بر حاجی عبدالنبی آل صفر از تجار بوشهر داشته و برومی الیه وارد شده خانه‌ای که در آنسال جایگاه سید بود و هنوز در حالت انهدام در محله کوتی برقرار است. خانواده

(۱) از قراین مختلفه معلوم میشود سید میل زیادی بکرة مصنوعی نجومی و جغرافیای داشته و مخصوصاً جناب سدید السلطنه مرقوم داشته‌اند خیلی شهارا «بعد از نصف شب احضار کرده ستارگانی که بنصف السماء رسیده بودند بمواقع و اسامی و تعداد آنها را آشنا فرمودند».

(۲) فرصت شیرازی (میرزا محمد نصیر حسینی شیرازی ملقب بفرصة الدوله) در کتاب خود موسوم به دبستان الفرصه که در سنه ۱۳۳۳ در شیراز بطبع رسیده و جناب سدید السلطنه یک جلد از آن کتاب نیز برای ما مرحمت فرموده فرستاده‌اند شرح زیادی از سید جمال الدین و ملاقات خودش با او در بوشهر ذکر میکند و از صحبتهای سید نیز مبلغی درج مینماید که ۸۸ صفحه‌ها پر کرده ولی هیچ چیز مهمی در آنهمه جز شرح ملاقات با سید در بوشهر در منزل حاج احمد خان نیست و باقی حشو و زواید است و نقل تاریخ حیات سید از کتب غیر موثق بدون اشاره بآنخذ و بدون دقت و صحت و پر از اغتشاش تواریخ و وقایع. چیز قابل نقل از آنجمله آنست که وقتیکه فرصت سید را در بوشهر دیده سید «عمامة سبز کوچکی بر سر و قبای سفید عربی در بر» داشته و «عبانی روی قبا پوشیده و روی صند لی نشسته... سیکارت میکشید» و دو کره که یکی کره آسمان و دیگری کره زمین بوده بفرصت داده که یکی از آنها را که تدری محو و خرابی داشته تعمیر و اصلاح نماید.

داخلة ایران بشود ویک یادآوری است باولیای دولت علیه که در صورت صحت این نکات در نظر ایشان درتتم و دنباله مذاکرات آنها را در نظر بگیرند. انیک دونکته دیگر نیز بخاطر رسیده که آنها را نیز بر نکات مندرجه در شماره گذشته علاوه میکنیم:

در فصل پنجم عهدنامه (متن فارسی) با یک عبارت مهمی حق پناه دادن بتمهین سیاسی و مخالفین سیاست دولت روس در خاک ایران از دولت ایران سلب شده و دولت ایران بموجب این فصل باید اینگونه اشخاص را اقلآ از خاک خود بیرون کند. اینکه گفتیم «اقلآ» بدین جهت است که ظاهر عبارت مهم فارسی (چون در مقام عمل متن فارسی هم حجت است) مضمّن اینست که دولت ایران از «وجود اشخاص منفرد» هم «که مقصودشان ضدیت» با دولت روس و یا دول متحده با روس باشد «اعم از هر عنوانی که داشته باشند باید در خاک خود جلو گیری» نماید و جلو گیری از وجود اشخاص ممکن است حتی سخت تر از تبعید و تسلیم نیز تفسیر شود. اساساً سلب حق پناه دادن مخالف شئون مملکت مشروطه است و ممکن است در آینده موجب اشکالات شود خصوصاً که بلفظ مهم «مقصودشان ضدیت با . . . الخ» ذکر شده و معلوم نیست کشف این «مقصود» و مافی الضمیر تا آثارش ظهور نکرده است بجه راهی ممکن است و اگر اشخاص مزبور عملاً شروع بضدیت با دولت روس بکنند که در آن صورت لفظ «مقصود» زاید است و ممکن بود گفته شود که دولت ایران باید از اعمال و اقدامات خصمانه اشخاصی از اتباع روس که در خاک ایران برضد دولت روس مشغول عملیات مخالف بشوند جلو گیری نماید نه آنکه از «وجود» آنها که «مقصودشان» ضدیت باشد «جلو گیری» شود. علاوه بر این ظاهر این عبارت باتباع ممالک دیگر (مثلاً فرانسه و انگلیس و آمریکا) و حتی بخود ایرانیان نیز شامل است و اگر ظاهر آن حجت باشد که ممکن است در صورتیکه یک روزنامه ایران در بابتخت برای دفاع از مصالح مملکت برضد سیاست دولت حالیه یا دولت آینده روس چیزی بنویسد گفته شود که دولت ایران باید از «وجود» مدیر آن روزنامه جلو گیری نماید و یا مطابق عین عبارت فارسی عهدنامه «وجود او را جلو گیری نماید». راست است که این حق اختصاص بدولت روس داده نشده بلکه بفعوای عبارت «دولتین معظمین متعاهدین» بطرفین حقوق متقابل داده شده لکن تجربه نشان داده که دولت ایران از حق خود در این موارد در مقابل زورگویی طرف نمیتواند استفاده کند چنانکه دولت سابق روس در محرم سنه ۱۳۲۸ با وجود صراحت فصل ۱۴ عهدنامه ترکمانچای در رد مقصرین طرفین با وجود مطالبه دولت ایران از تسلیم دزد معروف رحیم خان چلیانلو امتناع نمود و چنانکه دولت حالیه روس در خاک خود از هیچ نوع کنگاشها و نشریات و تدارکات خصمانه عملی برضد اساس شکل اداره ایران یا وحدت ملی و یا مصونیت خلکی آن جلو گیری نمی نماید و یا آنکه بعنوان بی حقیقت «استقلال» ظاهری گرجستان و قفقازیه اینگونه حرکات را بیول مسکو در تفلیس و باکو تشکیل و ترتیب میدهد. نکته دیگری که اشاره بدان بیفایده نیست آنست که عبارت فصل مهم عهدنامه راجع بلزوم رد کردن دولت ایران یکی از عمارات بانک سابق روس را در شهرهای مختلف ایران بدولت روس در صورتیکه «دولت روسیه بخواهد در یکی از آن شهرها ایجاد قونسولگری نماید» بازمهم و بلکه در واقع منافی با فصل ۲۳ عهدنامه است چه از مفهوم ظاهر این عبارت میشود چنین نتیجه گرفت که دولت روس در هر شهری که بخواهد میتواند ایجاد قونسولگری نماید و اگر چه در فصل ۲۳ این کار را مخصوص بنقاط مرضی الطرفین نموده اند با وجود این عبارت این فصل چون دلالت التزامی بر تقیض آن فقره دارد بهتر بود و اضحتر از آنچه هست باشد و قید رضای ایران صریحاً تکرار شود.

تصور میکنند که این کتاب اولین مطبوعه اصفهان بوده. در باب مؤلف تحفه الأبرار هم میفرمایند شاید حاج سید محمد باقر شفتی رشتی باشد که در سنه ۱۲۵۸ در اصفهان در گذشت.

از آثار علوهت و وسعت صدر جناب سدید السلطنه آنکه عین نسخه چاپی همین کتاب و جیزه را که در کتابخانه خود داشته اند باداره کوه فرستاده و خواهش کرده اند بیکی از کتابخانه های اروپا داده شود.

راجع بتقوم ایرانی

در باب پیشنهادی که مادر شماره ۴ همین سال کوه راجع بتغییر سال و ماه شماری ایرانی نموده بودیم بعضی ملاحظات از خوانندگان کوه رسیده که باکمال خوشوقتی بدانها اشاره میکنیم:

آقا میرزا جعفر شیرازی مدیر تجارتخانه «شرکت تجاراتی ایرانیان» در شانگهای از بلاد چین در این باب شرحی مرقوم داشته اند که خلاصه آن از اینقرار است: اسامی ماهها همان اسامی ایرانی باشد یعنی از فروردین تا اسفندارمذ و مبدأ تاریخ نیز هجرت حضرت رسول صلعم گرفته شود و حساب هم حساب شمسی. لکن محض رفع اختلاف با ملل متمدنه در حساب سال و ماه و مراعات جهات جامعه بین المللی سزاوار چنانست که ابتدای سال را نه از اول بهار و ماه فروردین بلکه از همان اول ماه زانویه فرنگی بحساب گریگوری گرفته و زانویه را بهمن ماه و قوریه را اسفندارمذ و مارس را فروردین خوانند و هکذا و عده ایام ماهها را هم همان مطابق عده ایام شهر فرنگی قرار دهند نه هر ماهی را سی روز درست با آندرگاه (خسه مسترقه) در آخر سال. آقای معظمله اظهار داشته اند که در صورت چاپ همچو تقویمی حاضرند در مخارج طبع آن کمک فرمایند. از طهران نیز شخصی بامضای عبد الحمید غفاری شرحی در این باب مینویسد و مقصود جناب ایشان آنست که ترتیبی که در کوه پیشنهاد شده بود عیناً قبول شود بجز آنکه آندرگاه بجای آنکه در آخر سال بعد از اسفندارمذ بیفتد در اول سال پیش از فروردین بعنوان ایام جشن نوروزی بیاید و باین ترتیب عده ایام بهار و تابستان رویم رفته پنج روز از پائیز و زمستان بیشتر میشود که نزدیک بحساب نجومی هم هست و تقریباً اوائل فصول اربعه باول ماهها میافتد و یا آنکه ماههای اول سال را تا پنج ماه (ودر سال کیسه یعنی سال چهارم ماه ششم را نیز) ۳۱ روز و باقی را ۳۰ روز بگیرند و آندرگاه را نسخ کنند.

ما باوجود آنکه در عقیده خود در باره آرجحیت پیشنهاد کوه بدلائل کثیره باقی هستیم پیشنهاد آقا میرزا جعفر شیرازی را قابل دقت و شایان توجه میدانیم.

امید که اولیای امور در ایران باین سنت حسنه که احیای یکی از مآثر ملی است توجهی بفرمایند.

عهدنامه

ایران و روس

در شماره گذشته بعضی ملاحظات درباره متن فارسی عهدنامه جدید ایران و روس مورخه ۱۷ جادی الاخره امسال اظهار شد. این ملاحظات که بامد اصلاح و تکمیل عهدنامه در صورت تصدیق باظهار آنها جسارت رفت اگر هم سهو و خطا داشته باشند ممکن است زمینه ای برای نقادی و تدقیق عمیق تری از طرف صاحب نظران ایران در نشریات

⬅️ اخطار مهم ➡️

راجع بترتیب انتشار روزنامه کاوه در سال آینده (از جمادی الأولى ۱۳۴۰ تا جمادی الأولى ۱۳۴۱) لازم است نظر خوانندگان را پیش از وقت بنکات ذیل متوجه نمائیم و متمنی چنانست که این سطور را بدقت لازم مطالعه فرمایند:

چون روزنامه کاوه بدون آنکه اقلاداری دو هزار نفر مشترک در ایران و خارجه بشود نمیتواند بانشار خود مداومت نماید و عایدات آن کفایت مصارف آنرا نمیکند و چون تها مصارف صبح و نشر و پست قطع نظر از مخارج معیشت نویسندگان و کرایه خانه و اجرت خدمه و غیره در ماه بالغ بر ۱۵۰۰۰ مارک و در سال ۱۸۰۰۰۰ مارک میشود که با مظنه امروزه پول ایران که روز بروز در نازل هم هست بیشتر از سه هزار تومان میشود و بدین ترتیب تمام مخارج اداره اقلای قریب به پنج هزار تومان در سال بالغ خواهد شد و امسال هم فقط بهمت بعضی خیر خواهان و محبان علم و معرفت بود که روزنامه کاوه توانست خود را اداره نموده و دوره سالانه خود را پایان برساند و نیز نظر بدانکه بدون معلوم شدن عدّه مشترکین و امید قطعی بقدرت نگاهداری روزنامه تا آخر سال نمیخواهیم پیش از وقت از جمعی وجوه اشتراک پیشکی گرفته و نتوانیم تا یکسال بایشان مرتباً روزنامه برسانیم و باز چون بعد از شروع بسال تازه و ارسال شماره اول بولایات مختلفه رسیدن جواب از وکلاء و اسامی مشترکینی که وجه را پرداخته اند و معلوم شدن عدّه مشترکین خیلی طول میکشد و ابتدا بعد از شش ماه و انتشار شش شماره تازه اسامی مشترکین و قبوض از وکلا میرسد و با آنکه ارسال از دو ماه پیش از شروع بسال دوم در شماره ۱۱ و ۱۲ سال گذشته اخطار نامه زرد رنگی بروزنامه چسبانده و اضهار کنیم که طالبین اشتراک در سال آینده پیش از وقت پول اشتراک را بوکلا پرداخته و قبض گرفته و بفرستند تا در ابتدای سال روزنامه از ایشان قطع نشود و عقب نیفتد و در شماره اول امسال نیز اخطار مبنی بر اتمام حجت بهر نسخه الحاق کردیم که در صورت نرسیدن وجه اشتراک شماره دوم دیگر فرستاده نخواهد شد باز با وجود همه این احتیاطها تازه قبوض اشتراک مشترکین بعد از انتشار شماره ۵ و ۶ یعنی بعد از پنج ماه از اول سال رسید و بایستی شمارهای قبل در یکجا بایشان فرستاده شود و همه را یکمرتبه بخوانند. لهذا نظر بتمام این ملاحظات از حالا بعموم طالبین و مشترکین روزنامه اخطار میشود:

اشخاصی که طالب اشتراک کاوه در سال سوم دوره جدید آن هستند لطف فرموده محض انتظام کار این روزنامه فوراً از حالا قبول اشتراک خود را برای سال آینده و حاضر بودن برای پرداختن وجه اشتراک در اول سال بوکلای کاوه اعلام دارند یعنی در واقع یک تقاضانامه کتبی بوکلای روزنامه بدهند و وکلای محترم قبل از ماه ربیع الاول و منتهی تا غره ربیع الثانی بواسطه دو کلمه تلگراف عدّه قبول کنندگان را با اطلاع دهند و در صورتیکه عدّه مجموع حاضرین با اشتراک در ایران و هندوستان و مصر قریب بدو هزار نفر برسد روزنامه کاوه در سال آینده با طرزی نوین و ترقیات و اصلاحات مهمه در انتشار خود مداومت خواهد نمود.

هر شخص محب علم و ادب و طالب انتشار حقایق که میل و علاقه ای بکاوه داشته و جهاد معنوی او را با ضحاک تصب و جهل خواسته راضی بغروب این ستاره ضعیف مشرقی در آفاق و دیار مغرب نباشد خوبست بجای هر معاونت نقدی (که دیگر قبول نمیشود) بهمتی مخصوص در ترویج روزنامه و تکثیر مشترکین آن بکوشد. اشخاص علم و معرفت دوستی که حاضر بمعاونت نقدی با این روزنامه هستند بهتر است هر وجهی را که میخواهند در این راه باسم اعانه بدهند مقداری روزنامه برای مدارس ایران یا مدارس ایرانی در خارجه آهونه بشوند مثلاً بجای آنکه صد تومان برای اعانه بدهند همان مبلغ را بوکلای کاوه داده و یا مستقیماً باداره کاوه فرستاده و بگویند بیست شماره روزنامه در مدت یک سال بمدرسه فلان در فلان شهر فرستاده شود که مدیر مدرسه در بین شاگردان توزیع نماید.

علاوه بر آنکه دوام این تأسیس در اروپا باعث استمرار و استقرار و تکامل تدریجی یک مرکز تربیت و علم از ایرانیان در قلب اروپا شده و بواسطه انتشارات منظمه از کتب مفیده و رساله ها و انواع نشریات مفیده دیگر که طبع آنها در نظر است برای آیندگان و اولاد عهد آینده مرکز کار علمی و ترقی میشود، اصلاحاتی که از سال آینده در نظر است علاوه شود از ایقرار است: تکمیل سلسله مقالات مشاهیر مردمان مشرق و مغرب با عکس آنها - افزودن بابی در خلاصه اخبار ایران و عالم در هر شماره در صورت امکان - باز کردن بابی در خصوص مطبوعات تازه فرنگی در باب ایران و بابی در خصوص بهترین کتب موجوده فرنگی راجع بایران از هر حیث - تکثیر مقالات علمی عام المنفعه - سی در اینکه مقالات بزبان ساده تری باشد که کسی را در فهم آن زحمتی نباشد - مصور نمودن روزنامه - تکمیل سلسله مقالات شرح حال مشاهیر شعرای ایران و خصوصاً شعرای قدیم عهد سامانی که تقریباً حاضر است - روزنامه را بشکل مجله در آوردن یعنی بشکل کتابچه در ۳۲ صفحه که در فرستادن تا نخورد و بچیم و قطر اصلی بمشترکین برسد - قدر امکان نشر یک مقاله علمی کاملی در هر شماره از روی تبعات عمیق و طولیه و استقصاء لازم در جامعیت آن که در واقع مانند رساله مستقلی بشود - طبع و نشر تقویم کاوه از روی اساسی که در شماره ۴ امسال ذکر شده و پر از معلومات تاریخی و حکمتی و نوادر و امثال و دادن آن بمشترکین کاوه بیتی نازلتر از قیمت متعارفی فروش آن - نشر مقالات علمی نفیس بقلم علمای فرنگستان. این است ترقیاتی که در نظر داریم و امید است که واقعاً مقبول نظر اهل معرفت گردد ولی اینهمه بسته رسیدن خبر موافق در باره عدّه مشترکین پیش از آخر سال روزنامه است. مشترکین شیراز میتوانند تقاضای اشتراک را پیش جناب آقا میرزا احمد کازرونی وکیل کاوه در بوشهر بفرستند و مشترکین سیستان پیش کتابخانه نصرت در مشهد. طالبین اشتراک در ولایاتی که ما وکیل نداریم میتوانند بنزد دیگرین ولایاتی که در آنجا وکیل کاوه است تقاضانامه خود را بفرستند.

تجارخانه پرسپولیس

مغازه و تجارتخانه «پرسپولیس» حاضر است و اسطه همه نوع معاملات تجارتي میان آلمان و ایران و هندوستان و عثمانی شده و با نهایت انتظام و سرعت و رعایت صرفه آقایان تجار و اصناف ایرانی هر نوع مال التجاره که خواسته شود (از قبیل مال خرازی و منسوجات و انواع رنگها و هر نوع ماشینهای مختلف و مطبوعه و اسباب عکاسی و دواجات و غیره) از بهترین و معتبرترین کارخانههای آلمان خرید و ارسال دارد.

مدیر: رضا تربیت

آدرس ما از این قرار است:

Tarbiat-Persépolis, Berlin-Charlottenburg, Goethestrasse 1.
آدرس تلگرافی: Tarbiathut, Berlin.

چاپخانه کاویانی

واقعه در برلن که از تأسیسات یک شرکت ایرانی است حاضر طبع کتب و اوراق از هر نوع و هر قبیل بوده و هرگونه نقشها و تصاویر با صنایع گوناگون در کمال نفاست و کاملاً مثل چاپخانههای بزرگ فرنگی طبع میکند. انواع حروفات فشنگ عربی و فارسی و فرنگی را دارد. سفارشها از ایران و سایر ممالک قبول میکند و در اندک زمانی بسرعت انجام داده و تحویل میدهد.

این چاپخانه ایرانی که در مرکز فرنگستان برای خدمت بتسهیل نشر علم و معرفت در ایران بنا شده و صورت تابناک آهوارآموزدا را با بالهای طلائی درخشان علامت اداری خود قرار داده حاضر قبول خدمات ناشرین کتب در مشرق زمین است.

آدرس چاپخانه چنین است:

Buch- und Kunstdruckerei «Kaviani»
Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 43

قیمت اعلان در کاوه

روزنامه کاوه چنانکه سابقاً هم در شماره دوم و سوم سال دوم (دوره جدید) خود اخطار نموده بود برای قبول هر گونه اعلان بهر زبانی که باشد و از هر نقطه ای که برسد حاضر است و اینک محض مزید اطلاع قیمت اعلانات را نیز ذیلاً درج مینماید:

مقدار اعلان	یک بار	سه بار	شش بار	۱۲ بار
قیمت هر سطر (نیم ستون) که مطابق است با سه سانتیمتر طول در هفت میلیمتر عرض	۹ شلینگ	یک لیره	یک لیره و نیم	۲ لیره و نیم
قیمت اعلاناتی که تمام یک ستون را بگیرد	۱۸ لیره	۴۰ لیره	۶۰ لیره	۱۰۰ لیره
» » نیم ستون را بگیرد	۹	۲۰	۳۰	۵۰
» » ثلث ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۷ شلینگ	۱۳ لیره و ۷ شلینگ	۲۰	۳۳ لیره و ۷ شلینگ
» » ربع ستون را بگیرد	۴ لیره و ۱۰ شلینگ	۱۰ لیره	۱۵	۲۵ لیره
» » ثمن ستون را بگیرد	۲ لیره و ۵ شلینگ	۵	۷,۵	۱۲,۵ لیره

مخصوص تجار ایرانی

نظر بمناسبات تجارتي و تجریبات سالهای دراز ما در ایران که بواسطه جنگ بین المللی قطع شده دوباره مصمم بر آن شده ایم که روابط تجارتي خودمان را

مستقیماً بدون شخص ثالث

با آقایان تجار ایرانی از نو شروع کرده و مثل سابق داخل تجارت بشوم. و برای توضیح مطلب خاطر آقایان را مسبوق میدارم که گذشته از آنکه ما دارای بهترین مناسبات برای خرید و فروش اجناس صادره ایران هستیم دارای بهترین روابط با کارخانههای رنگسازی در بادن و نمایندنده عالیترین کارخانه دواسازی دنیا ریدیل در برلین و عامل بزرگترین کارخانههای اتوموبیل سازی و ماشینهای مختلفه نیز میباشیم. از هر قبیل اجناس و ملزومات مختلفه نمونه فرستاده میشود و آقایان ایرانی در مکاتبه با ما میتوانند بزبان فارسی بنویسند.

Robert Wönckhaus & Co.
Hamburg 1, Glockengiesserwall

مسامحه در رعایت

حق تألیف

از قراریکه اخیراً مکرراً دیده شد بعضی از جراید ایران مقالات روزنامه کاوه را اقتباس و در صفحات خودشان درج میکنند بدون آنکه با صراحت لازم بآخذ مقاله اشاره بکنند و فقط بعضی از آنها در آخر مقاله بخط ریزی یک لفظ «کاوه» میگذارند که مانند امضای نویسنده مقاله بنظر میآید. حاجت بتوضیح نیست که این فقره مسامحه و بلکه هتکی است در حق تألیف که از حقوق مسلمة انسانی است. این مقالات که در تصنیف آنها زحمت زیاد کشیده میشود مانند کتب است که نویسندگان آنها حق مالکیت معنوی بدانها دارند و اینگونه نقل و اقتباس مقالات حکم غصب را دارد. باید در صورت نقل یکی از مقالات کاوه نقل کننده اگر رعایت حق و درستکاری بنماید در اول مقاله بخط جلی تصریح بکند بر اینکه آن مقاله از کاوه نقل شده بدین عبارت: «نقل از روزنامه کاوه منطبعة برلین - شماره ... مورخه ... سنه ...» ورنه بحق نویسنده اصلی تخطی شده فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ.

علاوه بر این نقل بدون تصریح بآخذ بعضی از جراید ایران در موقع نقل مقالات کاوه تغییراتی هم در متن آنها داده و تحریف و تبدیل کرده بعضی جاها حذف و بعضی مواقع الحاق میکنند. این فقره حتی از مسامحه اولی هم بدتر است. امید داریم ارباب جراید و نشریات ایران بعد از این محض حفظ حقوق خود و رعایت نظم و قانون که خود نیز از آن با یدبهره مند شوند از این عمل مکروه اجتناب نمایند.